

امپریالیسم چیست و ضد امپریالیست کدام است!

بهرام رحمانی

bahram.rehmani@gmail.com

مقدمه

خیزش مردمی در آمریکا، علیه نژادپرستی و تبعیض و فقر، بار دیگر بحث‌های امپریالیسم و ضدامپریالیسم را داغ‌تر کرده است. برخی جریانات سیاسی به‌ویژه پرو روس و پرو چین، باز هم پرچم ضدامپریالیست و آن هم تنها علیه امپریالیسم آمریکا را بالا برده‌اند. چنین مواضع اگر هم به‌هر چیزی شباهت داشته باشد اما هیچ شباهتی به سوسیالیسم علمی که بین‌گذار آن مارکس است، ندارد. نقد و مبارزه انقلابی مارکس علیه سیستم سرمایه‌داری جهانی است نه تقسیم کردن آن‌ها به حکومت‌های امپریالیستی و غیره. به‌همین دلیل، مبارزه ضدامپریالیستی با مبارزه ضدسرمایه‌داری از نظر اقتصادی و سیاسی متفاوت و طبقاتی است.

با آدم‌کشانی همچون خامنه‌ای رهبر حکومت اسلامی را می‌توان مثال زد که کسب و کار ۴۱ ساله‌اش جز کشتار و سرکوب، زندان و اعدام، ترور و غارت و فقر چیز دیگری نبوده است اما ریاکارانه به دلیل مرگ جورج فلوید دم از حقوق بشر و ضد آمریکایی زده است.

با اشغال سفارت آمریکا در سال ۱۳۵۸، توسط «دانشجویان خط امام» برخی اکثر سازمان‌های ضدامپریالیست چپ به دام مبارزه «ضد امپریالیستی» افتادند. روح‌الله خمینی، فرصت یافت که با این رویداد منتقدان و مخالفان خود را خاموش سازد و اعلان کرد هرکس با حکومت اسلامی مخالفت کند «آمریکایی» است. هدف این بود که سازمان‌های چپ پرچمدار سیاست «ضد امپریالیسم» را خلع سلاح و ملی - مذهب‌بین (دولت موقت) و سازمان‌های غیرمذهبی را به حاشیه رانده و یا سرکوب کند. سفارت به کعبه برخی نیروهای چپ به‌ویژه پرو روس تبدیل شد که هر روز در اطراف آن تجمع و از افشاگری‌های یک سویه و هدفمند دانشجویان دفاع می‌کردند که نمایشی از جنگ قدرت در حکومت تازه به‌قدرت رسیده بود. در این پیکار، به‌ویژه طیف توده‌ای - اکثریتی و ایدئولوژیک، به‌دنبال اهداف و سیاست‌های ارتجاعی و خرافی و جنایت‌کارانه روح‌الله خمینی و سایر روحانیون افتادند. معیار «انقلابی» بودن درجه پشتیبانی و وفاداری به «خط امام» و مخالفت با امپریالیسم آمریکا» اعلان گردید. این در حالی بود که موضع فریبنده ضد امپریالیستی خمینی از «غرب‌ستیزی و بیگانه‌ستیزی» اش ناشی می‌شد.

روح‌الله خمینی در آستانه انقلاب گفته بود: «ما اصل عقیده‌مان این است که آمریکا نباید باشد، نه تنها آمریکا، شوروی هم نباشد. اجنبی نباید باشد.» (سخن‌رانی خمینی در ۲۰ مهرماه ۱۳۵۷)

دام «ضد امپریالیسم» نه تنها در ایران، بلکه در برخی از کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته و دولت‌های به اصطلاح «چپ‌گرای» آمریکای لاتین نیز به یاری حکومت اسلامی شتافت.

حکومت‌های امپریالیستی - سرمایه‌داری چین و شوروی سابق و پس از فروپاشی شوروی (روسیه کنونی) در راستای منافع اقتصادی، سیاسی و نظامی خود و در رقابت با آمریکا، به حمایت از حکومت اسلامی برخاستند و البته تاکنون ایران را به نوعی به حیات خلوتی خود تبدیل کرده‌اند.

هنوز برخی از نیروهای «چپ» ایدئولوژیک از ویژگی غرب‌ستیزانه رایج در دوران پس از انقلاب پیروی می‌کنند. خامنه‌ای در مورد زنان غربی، چنین ادعا کرده است: «در طول چند ده سال، آن‌چنان فساد و بیبند و باری در غرب به وسیله آزادی زنان به راه افتاد و رواج پیدا کرد که خود متفکران غربی را دچار وحشت کرد! امروز دل‌سوزان و مصلحان، انسان‌های خردمند و با انگیزه در کشورهای غربی، از آن‌چه پیش آمده است، متوحش و ناراحتند و البته نمی‌توانند هم جلو آن را بگیرند.» (خامنه‌ای، بیانات در دیدار با جمعی از زنان)

خامنه‌ای می‌افزاید:

«امروز یکی از بزرگ‌ترین بلاهایی که گریبان کشورهای غربی را به شدت گرفته و آن‌ها را به وضعیت نامطلوب شدیدی دچار کرده، مسئله خانواده است... بسیاری از خانواده‌ها متلاشی شده‌اند. بسیاری از زنان تا آخر عمر تنها زندگی می‌کنند. بسیاری از مردان، زن مورد علاقه و مورد نظر خود را نمی‌یابند و بسیاری از ازدواج‌ها در اولین سال‌های پیدایش از بین می‌رود.» (خامنه‌ای، بیانات در دیدار با جمعی از زنان)

مرگ فلوید به اعتراضات گسترده در سراسر آمریکا علیه نژادپرستی و قتل سیاهپوستان به دست ماموران پلیس منجر شده است. ال شارپتون از رهبران جنبش حقوق مدنی آمریکا در مراسم خاک‌سپار فلوید خواستار اجرای عدالت شد و با اشاره به اعتراضات گسترده در ایالت‌های آمریکا گفت: «ما دست برنخواهیم داشت. آن‌قدر ادامه می‌دهیم تا کل نظام دادگستری تغییر کند.

شارپتون گفت: «آن‌چه برای فلوید اتفاق افتاد هر روز در این کشور روی می‌دهد در نظام تحصیلی، در خدمات درمانی و در تمام بخش‌های زندگی در آمریکا. وقت آن رسیده که به نام و یاد جورج برکیزیم و بگویم زانویتان را از روی گردن ما بردارید.»

پس از این وقایع یک تعدادی به دفاع از حاکمیت آمریکا و پلیس برخاستند مانند منصور اسانلو و سطنت طلب‌ها و برخی دیگر از موضع ضدامپریالیستی به حاکمیت آمریکا حمله کردند بدون این که کمترین ربطی به مبارزه ضدسرمایه‌داری داشته باشند.

اکنون مبارزه مردم آمریکا خیلی فراتر از مرگ یک انسان رفته و حاکمیت و سیستم سرمایه‌داری آمریکا را نشانه گرفته است. حکومت اسلامی نیز به‌نوع خود، جاه‌طلبی امپریالیستی خود را ابراز کرد که منجر به دخالت‌های نظامی و سیاسی در لبنان، عراق، سوریه و یمن به قیمت فقیرتر کردن توده‌های مردم و اعمال تحریم‌های غربی و دچار فجایع انسانی شد.

بی‌گمان بزرگ‌ترین نقض حقوق بشر در استثمار انسان از انسان است که کمتر مورد توجه و نقد قرار می‌گیرد.

با این مقدمه در دفاع از سوسیالیسم علمی و مبارزه همه‌جانبه علیه سیستم سرمایه‌داری جهانی، نگاهی به سیاست‌های متفاوت امپریالیستی و ضدامپریالیستی می‌اندازیم. اصطلاح امپریالیسم همراه با پسوندهایی چون امپریالیسم اقتصادی، امپریالیسم نو و همین‌طور امپریالیسم فرهنگی به‌کار رفته است که به‌طور اجمال و ضمنی به این موارد خواهیم پرداخت.



جنبش ضدنژادپرستی در آمریکا و اروپا

تصویر جورج فلوید در حالی که نقش بر زمین شده و پلیس زانویش را روی گردن او فشار می‌دهد آمریکا را در شوک فرو برد و آتش خشم و اعتراضات را در این کشور شعله‌ور کرد؛ مردی که زندگی‌اش فراز و نشیب‌های زیادی داشت. فلوید که در زمان مرگش در روز ۲۵ مه ۲۰۲۰ در مینیاپولیس ۴۶ سال داشت، مثل هر آمریکایی دیگر به‌دنبال ساخت زندگی بهتر با همه مشکلات اجتماعی و فردی بود.

مرگ او در بحبوحه یک بحران سلامت عمومی و فجایع اقتصادی ناشی از کرونا که به مرگ بیش از صد هزار آمریکایی و بی‌کاری بالغ بر ۴۰ میلیون نفر انجامید، به تازه‌ترین نماد از دوران پر از مصیبت و مشقت مردم آمریکا در سال ۲۰۲۰ تبدیل شده است.

شووین، جورج فلوید را از صندلی کنار راننده بیرون کشید و روی زمین دراز کرد. فلوید در حالی که صورتش رو به زمین بود و همچنان دستبند به دستانش داشت، نقش بر زمین شد. شاهدان ماجرا از همین لحظه شروع به فیلم‌برداری از فلوید که پریشان به نظر می‌رسید، کردند. این لحظات که در چندین تلفن همراه ثبت و در شبکه‌های اجتماعی به شکلی گسترده منتشر شد، آخرین دقایق زندگی جورج فلوید را به تصویر می‌کشد.

چند مامور پلیس اطراف فلوید را گرفته بودند و در همین حال درک شووین زانوی چپ خود را بین سر و گردن او فشار می‌داد. فلوید پشت سر هم می‌گفت: «نمی‌توانم نفس بکشم.» او مادرش را صدا می‌زد و التماس می‌کرد: «خواهش می‌کنم، خواهش می‌کنم، خواهش می‌کنم.»

طبق گزارش دادستانی، شووین زانوی خود را به مدت ۸ دقیقه و ۴۶ ثانیه روی گردن فلوید فشار داده است. اما حدوداً از دقیقه ششم، فلوید دیگر واکنشی نشان نمی‌دهد. فیلم‌های ویدیویی مربوط به این حادثه نشان می‌دهند در این لحظه دیگر صدایی از فلوید شنیده نمی‌شود. همین موقع بود که شاهدان از ماموران پلیس خواستند نبضش را بگیرند. یکی از ماموران به اسم جی‌ای کیونگ، مچ دست راست فلوید را گرفت اما «نتوانست نبضش را پیدا کند.» این در حالی است که بقیه پلیس‌ها بی‌حرکت ایستاده بودند و به آدم‌کشی خیابانی و قتل عمد همکارشان تماشا می‌کردند. درک شووین زانویش را از گردن فلوید برداشت اما او هیچ حرکتی نمی‌کرد. پس از آن فلوید با آمبولانس به مرکز پزشکی هنپین منتقل شد. یک ساعت بعد اعلام کردند او جان خود را از دست داده است. فلوید شب پیش از مرگش با یکی از دوستان نزدیک خود به اسم کریستوفر هریس صحبت کرده بود. هریس به او توصیه کرده بود با یک مرکز کاربایی موقت تماس بگیرد.

هریس گفت: «نحوه مرگ او بی‌معنی بود. او برای زندگی مادران التماس کرد. وقتی همه تلاشت را برای ایمان داشتن به سیستمی که می‌دانی برایت طراحی نشده، می‌کنی، وقتی به‌طور مداوم از راه‌های قانونی به دنبال عدالت هستی و به آن نمی‌رسی، آن وقت به اجرای قانون به سبک خودت روی می‌آوری.»

امپریالیسم (imperialism)

فرهنگ فارسی معین درباره امپریالیسم، چنین نوشته است:

۱- طرفداری از حکومت امپراطوری. ۲- سیاستی که بنایش بر تسلط یک کشور بر کشورهای دیگر باشد. ۳- نظام سرمایه‌داری پیشرفته مبتنی بر نفوذ و سلطه کشوری بر کشورهای دیگر.

واژه امپریالیسم از ریشه لاتینی Imperium به معنای قدرت مطلقه و حق فرمانروایی و امپراتوری است. واژه «Imperialism»، از کلمه قدیمی تر «Empirer» (امپراتوری)، گرفته شده است که در دهه ۱۸۹۰ در انگلستان رواج یافت.

در مجموع چهار نوع امپریالیسم را می‌توان توصیف کرد که عبارتند از:

۱- امپریالیسم سیاسی: بر طبق این نظریه امپریالیسم نتیجه منافع روندهای مشخص اقتصادی نیست، بلکه نتیجه رفتار روانی حکمرانانی است که می‌خواهند از مرزهای ملی خود تجاوز کنند.

۲- امپریالیسم اقتصادی یا امپریالیسم نو: به این صورت است که گرایش طبیعی سرمایه به انباشت خود سبب کاهش سود می‌شود و برای آن که نرخ سود بالا باشد، انحصارهای اقتصادی (کارتل‌ها و تراست‌ها) به وجود می‌آیند. سپس سرمایه‌داران برای کسب سود به سرمایه‌گذاری در خارج کشیده می‌شوند و با تسلطی که بر دولت دارند، دولت را به تشکیل امپراتوری و می‌دارند تا بازارها، مواد خام و بالاتر از همه، فرصت‌هایی برای سرمایه‌گذاری سرمایه‌های اضافی به دست آورند.

۳- امپریالیسم فرهنگی و رسانه‌ای: کاربرد قدرت سیاسی و اقتصادی برای پراکندن ارزش‌ها و عادت‌های فرهنگی متعلق به آن قدرت در میان مردمی دیگر و به زیان فرهنگ آن مردم را امپریالیسم فرهنگی می‌گویند. گرچه امپریالیسم فرهنگی از امپریالیسم رسانه‌ای جدا است، اما به دلیل قدرت و سلطه رسانه‌ها و حجم بالای انتقال فرهنگی رسانه‌ها به ویژه رسانه‌های مدرن، برخی از نویسندگان چون گیدنز، امپریالیسم فرهنگی را در چارچوب تبیین رسانه‌ای آن ارائه می‌کنند.

۴- امپریالیسم زبانی

اساسا امپریالیسم به معنای تشکیل امپراتوری از آغاز تاریخ بشر شاید وجود داشته و در معنای محدودتر واژه امپریالیسم (یعنی از کلمه قدیمی تر امپراتوری) در دهه ۱۸۹۰ در انگلستان رواج یافت. رواج دهندگان آن گروهی بودند به رهبری جوزف چیمبرلین، سیاستمدار استعمارخواه انگلیس که هوادار گسترش امپراطوری انگلستان بودند و همین‌طور مخالف با سیاست تکیه بر توسعه اقتصادی داخلی، این کلمه به‌زودی در زبان‌های دیگر به کار گرفته شد، به آن اندازه که از آن برای بیان رقابت قدرت‌طلبی‌های کشورهای اروپایی برای به دست آوردن مستعمرات و حوزه نفوذ آنان در آفریقا و دیگر قاره‌ها استفاده شد، تا این‌که دهه ۱۸۸۰ تا ۱۹۱۴ را بدین خاطر عصر امپریالیسم نامیدند.

بدیهی است این نوع امپریالیسم در طول تاریخ همیشه وجود داشته است: امپراتوری ایران، روم، عثمانی و غیره. امپریالیسم در معنای جدید به گسترش سیطره کشورهای پیشرفته اروپایی بر بقیه جهان در ۵۰۰ سال اخیر گفته می‌شود. در زمان ویلیام اول (قرن ۱۹)، پادشاه انگلستان، بین او و پاپ هفتم در مورد قلمرو امریت و اعطای مناصب، کشمکش و برخورد سختی صورت گرفت. نتیجه آن شد که از آن پس دو جمعیت یا دو حزب بسیار مقتدر و در عین حال مخالف یکدیگر در انگلستان مشکل گرفت که یکی در جهت طرفداری از پاپ و کلیسا فعالیت می‌کرد و اعضای آن را پالیست‌ها می‌نامیدند و دیگری جریانی بود که طرفدار امپراطور و نفوذ قدرت دنیوی امپراطور در مسائل اخروی بود که به امپریالیست‌ها مشهور شدند. هابسن تلاش برای استیلا یافتن بر اقوام دیگر و تحت انقیاد درآوردن آن‌ها را امپریالیسم می‌نامد. این فرآیند از نظر او هم به توسعه اقتصادی کشورهای غربی کمک می‌کرد و هم بسیاری از مناطق دیگر جهان را به فقر می‌کشاند.

طرفداری از حکومت امپراتوری، سیاستی مبتنی بر توسعه و گسترش نفوذ جابرانه دولتی بزرگ بر دولت‌ها یا نواحی دیگر، با هدف به زیر سلطه درآوردن آن‌ها و غالباً با ضمیمه شدن قلمروهای جدید به قلمرو دولت قدرتمند. امپریالیسم در همه دوره‌ها وجود داشته است. خاندان‌های جوو چین در کشور چین (ح ۱۰۲۷-۲۰۶ پ م) و موریادر هند (۳۲۱-۱۸۵ پ م) نمونه‌های اولیه ایجاد امپراتوری اند. تلاش‌های آنتی‌ها برای کسب استیلای سیاسی و نظامی بر دولت شهرهای یونان به شکست نهایی آتن در جنگ پلوپونز (۴۰۴-۴۳۱ پ م) انجامید. اسکندر مقدونی امپراتوری تشکیل داد که از شرق تا آن سوی ایران را دربر می‌گرفت و پیام‌آور پایان دوران دولت شهرهای یونان به‌عنوان واحد سیاسی اصلی جهان باستان بود. در امپراتوری روم، سیاست‌هایی که تلویحاً در حکومت اسکندر وجود داشتند توسعه بیشتری یافتند. هرچند روم همچنان مرکز امپراتوری باقی ماند، حقوق شهروندی در راستای اندیشه‌های رواقی و مسیحی در سراسر امپراتوری گسترش یافت. از ۳۹۵ م امپراتوری روم به دو نیمه شرقی و غربی تقسیم شد، که بخش شرقی به صورت امپراتوری بیزانس تا ۱۴۵۳ م به حیات خود ادامه داد، اما نهایتاً در این سال قربانی توسعه‌طلبی امپراتوری عثمانی شد. امپراتوری روم در بخش غربی در ۴۷۶ م فرو پاشید، ولی آرمان امپراتوری را شارلمانی، حاکم فرانک‌ها، که در ۸۰۰ م پاپ تاج امپراتوری را بر سر وی گذاشت، از نو زنده کرد. گاه این رویداد را نماد بنیادگذاری امپراتوری مقدس روم می‌شناسند، اما در واقع تاج‌گذاری اوتوی اولدر مقام امپراتور ژرمن‌ها در ۹۶۲ م را باید نقطه آغاز این امپراتوری به‌عنوان نهادی مستمر دانست. امپراتوری مقدس روم، اگرچه در بیش‌تر طول عمر خود چیزی جز کنفدراسیونی ضعیف نبود، تا ۱۸۰۶ به حیات خود ادامه داد. در اروپای قرن ۱۶ تمرکز قدرت سیاسی در دست پادشاهان مطلقه با رشد طبقه اجتماعی نوظهوری موسوم به بورژوازی، یا طبقه سوداگر، و نیز جست‌وجوی کاشفان اروپایی در دنیای نو و آسیا برای یافتن فلزات قیمتی و دیگر کالاهای تجاری، مقارن بود. مکتب سوداگری، قدرت دریایی، و تشکیل ارتش‌های قدرتمند ملی انگیزه‌ای برای به راه افتادن موج جدیدی از امپریالیسم هم در قاره اروپا و هم در نقاط دور از این قاره فراهم آوردند. نیکولو ماکیاویلی، دیپلمات سیاسی قرن ۱۶ ایتالیا، این‌گونه توسعه‌طلبی‌ها را تجلی طبیعی خوی تجاوزطلبی انسان می‌دانست.

اصطلاح امپریالیسم بیش از همه به معنی استعمارگری و تقسیم جهان به حوزه‌های نفوذ قدرت‌های اروپایی در قرن ۱۹ به کار رفته است. یکی از چهره‌های برجسته امپریالیسم قرن ۱۹ سسیل رودز، سرمایه‌دار انگلیسی و دولتی آفریقای جنوبی، بود. مستعمرات موجود در آسیا و آفریقا نیروی کار ارزان، مواد خام فراوان، و بازارهای بکر در اختیار تولیدکنندگان اروپایی، که انقلاب صنعتی آن‌ها را به تکاپو درآورده بود، می‌گذاشتند. از این گذشته، وجود این مستعمرات قدرت‌های اروپایی را پرصلابت‌تر جلوه می‌داد. مثلا، فرانسه بخش اعظم امپراتوری خود را پس از شکست از آلمان در ۱۸۷۰ به دست آورد. افزون بر این، امپریالیسم با مفاهیم برتری نژادی و اخلاقی، که در عبارت‌های ظاهرا معقولی چون «بار مسئولیت سفیدپوستان» برای متمدن کردن مردمان عقب افتاده توجیه می‌شد، نیز پیوند داشت. در نیمکره غربی، بخش اعظم امریکای لاتین زیر کنترل تجاری و مالی آمریکا درآمد.

امپریالیسم اقتصادی، که نامی بر این‌گونه توسعه‌طلبی است، نخستین بار با نگاهی جدی در نوشته‌های جان ای هابسونبه نقد کشیده شد. او امپریالیسم را محصول تلاش طبقات سرمایه‌دار کشورهای صنعتی برای دستیابی به سود اقتصادی می‌انگاشت. پس از جنگ جهانی دوم، امپریالیسم شکل جدیدتری به خود گرفت؛ دیگر نشانی از امپراتوری‌های قدیم نبود و مستعمره‌های پیشین، غالبا پس از مبارزه‌های طولانی در راه رهایی ملی، به دولت‌های مستقل تبدیل شده بودند. تا دهه ۱۹۹۰ آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی بر سر نفوذ بر کشورهای تازه تاسیس، اغلب از طریق اعطای کمک‌های اقتصادی و نظامی به حکومت‌هایشان، با یکدیگر رقابت داشتند. از مداخله مستقیم نظامی هم معمولا به‌عنوان حربه‌ای نهایی استفاده می‌شد که برخی از نمونه‌های برجسته آن عبارتند از مداخله آمریکا در ویتنام، جمهوری دومینیک، و پاناما؛ استفاده شوروی از سربازان کوبایی در آفریقا؛ و تهاجم شوروی به مجارستان و چکسلواکی. انگلستان و فرانسه هم بر برخی از مستعمره‌های پیشین خود در آفریقا همچنان اعمال نفوذ اقتصادی می‌کردند. کشورهای کمتر توسعه یافته به امپریالیسم اقتصادی (نوموسوم به نوامپریالیسم) اعتراض دارند و مدعی‌اند که ممانعی جدی در راه تلاش‌های آن‌ها در جهت رشد و استقلال اقتصادی است.

بسیاری از اعراب جنگ ۱۹۹۱ خلیج فارس را امپریالیستی می‌دانستند و معتقد بودند که این جنگ برای تضمین ادامه دسترسی جهان صنعتی به نفت ارزان به راه افتاده است. ناظرانی هم که جهانی شدن اقتصادی در آستانه قرن ۲۱ را نظم جهانی امپریالیستی جدیدی می‌دانستند دیدگاه مشابهی داشتند.

جوهره امپریالیسم، بهره‌کشی و استثمار ملت‌ها و سرزمین‌های دیگر است که هم اکنون نیز از راه حفظ وابستگی‌های اقتصادی و مالی ادامه یافته است که به آن امپریالیسم نو می‌گویند.

برخی امپریالیسم را نتیجه طبیعی سرمایه‌داری و نه ضرورتی برای انباشت سرمایه می‌دانند؛ یعنی سرمایه‌داری پیشرفته بدون امپریالیسم هم می‌تواند به زندگی خود ادامه داده و روند انباشت سرمایه را تداوم دهد. از این واژه برای بیان کشاکش‌های قدرت‌های اروپایی رقیب برای به‌دست آوردن مستعمره و حوزه نفوذ در آفریقا و دیگر قاره‌ها هم استفاده می‌شود. این کشاکش‌ها که از دهه ۱۸۸۰-۱۹۱۴ بر سیاست بین‌المللی حاکم بود، سبب شد که این دوره عصر امپریالیسم نامیده شود. هم انگلیسی‌ها و هم سایر امپریالیست‌های اروپایی ادعا می‌کردند که هدف‌شان گسترش تمدن و رساندن دستاوردهای آن به مردمان دارای نژاد و فرهنگ پست‌تر است ولی در بنیاد این احساس رسالت برای تمامی بشریت ایمان بر برتری نژادی، مادی و فرهنگ نژادهای سفید وجود داشت.

پس از جنگ جهانی اول، ایدئولوژی امپریالیسم در ایدئولوژی‌های فاشیسم و نازیسم خود را نشان داد. امپریالیسم نو که ذکر آن گذشت به معنای وضعیتی است که در آن کشوری با داشتن استقلال سیاسی، از دست‌اندازی و دخالت کشور دیگر و یا عوامل آن آسیب ببیند، مثل آمریکای لاتین که در این صورت به آن امپریالیسم اقتصادی یا امپریالیسم دلار نیز می‌گویند. و همین‌طور اگر قدرت سیاسی و اقتصادی برای پراکندگی ارزش‌ها و عادت‌های فرهنگ متعلق به آن قدرت در میان مردمی دیگر و به زبان فرهنگ آن مردم صورت گیرد امپریالیسم فرهنگی می‌گویند مثل فیلم‌های آمریکایی. بررسی تفصیلی انواع امپریالیسم عبارتند از:

امپریالیسم فرهنگی

امپریالیسم فرهنگی گونه‌ای از امپریالیسم است که می‌توان آن را به این صورت تعریف کرد: کاربرد قدرت سیاسی و اقتصادی برای پراکندن ارزش‌ها و عادت‌های فرهنگ متعلق به آن قدرت در میان مردمی دیگر و به زبان فرهنگ آن مردم. امپریالیسم فرهنگی می‌تواند یاری‌دهنده امپریالیسم سیاسی و اقتصادی باشد. برای مثال، فیلم‌های آمریکایی برای فرآورده‌های آمریکایی تقاضا پدید می‌آورند.

امپریالیسم زبانی

فیلیپ سان (۱۹۹۲) در واکنش به رویکرد نئو استعماری کشورهای انگلیسی زبان برای احیای سلطه خود در کشورهای که در گذشته مستعمره بوده‌اند از طریق گسترش و ترویج مدل‌های آموزش زبان انگلیسی، نظریه امپریالیسم زبانی را تبیین کرد. پنی کوک (۱۹۹۴) با رویکردی مشابه مدل‌های آموزش زبان انگلیسی را انعکاس خاستگاه شبه سیاسی طرفداران آن‌ها برمی‌شمارد. از سوی دیگر، مودیانو (۲۰۰۷) معتقد است انگلیسی پیش شرط مشارکت در شمار گسترده‌ای از فعالیت‌ها است و تاکید می‌کند دهکده جهانی با پشتوانه انگلیسی در حال شکل‌گیری است.

براون (۲۰۰۲) در مورد تدریس زبان انگلیسی به نکته مهمی اشاره می‌کند، بیش از یکصد سال است که حرفه آموزش زبان در تعقیب ناموفق مدلی واحد و جهان‌شمول برای آموزش زبان است.

گزارش‌های تاریخی مملو از مدل‌های آموزش زبان است که یکی پس از دیگری جانشین یکدیگر شده‌اند. فیلیپ سان (۱۹۹۲) همچنین به مدل‌های آموزش زبان انگلیسی به مثابه ابزارهای امپریالیسم زبانی می‌نگرد. ریچاردز (۲۰۰۲) می‌گوید استدلال طرفداران نظریه امپریالیسم زبانی این است که آموزش و پرورش و خصوصا زبان انگلیسی فعالیت‌های خنثی سیاسی نیستند. به بیان دیگر، تسلط به زبان انگلیسی باعث افزایش قدرت و کنترل جمعیت اندک بهره‌مند می‌گردد.

یکی از جنبه‌های بحث برانگیز آموزش و یادگیری زبان انگلیسی که در هزاره سوم میلادی توجه بسیاری از صاحب‌نظران را معطوف به‌خود کرده است، جنبه‌های هژمونیک زبان انگلیسی است.

بسیاری از محققین نیز در کتاب‌ها و مقالات خود بر تاثیر انکارناپذیر فرهنگ بر زبان‌آموزی، عمدتاً بدون اشاره به استفاده‌های امپریالیستی از زبان، تاکید می‌کنند. برای مثال، الی هینکل (۲۰۰۵) نوشت: «زبان‌شناسان کاربردی و معلمان انگلیسی متوجه‌اند که زبان دوم و خارجی را بندرت بشود بدون آگاهی از فرهنگ جامعه‌ای که به آن زبان تکلم می‌کنند، آموخت و تدریس کرد.»

امپریالیسم آمریکا

امپریالیسم آمریکا (American imperialism) اصطلاحی است که به نفوذ سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی ایالات متحده در سایر نقاط جهان اطلاق می‌گردد. مفهوم امپریالیسم آمریکا نخستین بار پس از جنگ آمریکا و اسپانیا در سال ۱۸۹۸ و انضمام فیلیپین به خاک آمریکا آوازه یافت.

توماس جفرسون در دهه ۱۷۸۰ منتظر سقوط امپراتوری اسپانیا بود: «... تا زمانی که جمعیت ما به قدر کافی پیشروی کنند تا آن را قطعه‌قطعه از آن‌ها بگیرند.» در نتیجه سیدنی لنز، تاریخ نگار آمریکایی، اشاره می‌کند که «میل به گسترش - حتی به قیمت جان انسان‌های دیگر - به آغاز شکل‌گیری خود ایالات متحده باز می‌گردد.»

یکی از این روش‌ها فرمانروایی کردن بر دیگر کشورها از طریق جانشین وابسته است. در این کشورها دولت‌های مستبد داخلی فقط و فقط به سبب حمایت ایالات متحده از آن‌ها سرپا می‌مانند.

گسترش سرزمین‌هایی که تحت کنترل سیاسی و نظامی ایالات متحده بودند پس از جنگ جهانی دوم و در دوره‌ای که آلمان و اتریش در مه و ژاپن و کره در سپتامبر ۱۹۴۵ تسلیم و اشغال شدند و پیش از استقلال فیلیپین در ژوئیه ۱۹۴۶ به بیش‌ترین مقدار خود رسید.

امپریالیسم شوروی سابق و روسیه کنونی

واژه غیررسمی امپراتوری شوروی را منتقدین اتحاد شوروی به کار می‌بردند تا به سیاست خارجی امپریالیستی این کشور در جریان جنگ سرد اشاره کنند. این کشورها، کشورهایی بودند که ظاهراً سیاست‌های خود را تعیین می‌کردند، ولی آن سیاست‌ها باید درون حدودی می‌ماندند که اتحاد شوروی تعیین می‌کرد. عدم پای‌بندی به این چارچوب‌ها ممکن بود موجب مداخله نظامی پیمان ورشو شود. کشورهای دچار این وضعیت اکثراً حکومت‌های اقماری خوانده می‌شوند. این ترتیبات غیررسمی بودند و دولت شوروی همواره داشتن هرگونه قدرتی بر دیگر کشورها را نفی می‌کرد.

گرچه اتحاد شوروی را یک امپراتور رهبری نمی‌کرد و خود را ضد امپریالیستی می‌خواند، منتقدین، استدلال می‌کنند که گرایش‌های مشترکی به امپراتوری‌های تاریخی داشته است. برخی محققان معتقدند که شوروی نهادی دوگانه بود که عناصری مشترک با هم امپراتوری‌های چندملیتی و هم با حکومت‌های ملی داشته است.

امپریالیسم همیشه ناشی از انگیزه‌های اقتصادی نیست و البته می‌تواند انگیزه‌های ایدئولوژیک نیز داشته باشد. اما در سرمایه‌داری جهانی‌شده امروزین با رشد سرمایه‌داری انحصاری و دولتی، امپریالیسم هنوز عمدتاً از تلاش سرمایه‌داری انحصاری برای دستیابی به نرخ سود بالاتر یا منافع راهبردی ناشی می‌شود که سلطه اقتصادی درازمدت آن را تسهیل می‌کند. در مورد خاص خاورمیانه، می‌توان این انگیزه‌های اقتصادی را در موارد ذیل مشاهده کرد: پروژه سرمایه‌گذاری چین تحت عنوان «راه ابریشم جدید» یا «طرح یک کمربند و یک جاده»، سرمایه‌گذاری‌های روسیه در صنایع نفت و گاز و هسته‌ای. سرمایه‌گذاری‌های آمریکا در کشورهای عربی خلیج و اسرائیل، و همچنین رقابت بین عربستان سعودی - امارات متحده عربی از یک سو و ایران از سوی دیگر برای در اختیارگرفتن سرمایه منطقه و پیش‌برد منافع راهبردی خود.

آمریکای لاتین

هنگامی که به مواضع نیروهای سیاسی آمریکای لاتین نگاه می‌کنیم، اگرچه به‌نظر می‌رسد که علیه حاکمیت هستند، یک عقب‌گرد بزرگ را می‌بینیم.

آمریکای لاتین وضعیتی بحرانی را از سر گذرانده است. مبارزات عظیمی علیه استعمار اسپانیا، پرتغال و امپریالیسم آمریکا پشت سر نهاده است. به‌خصوص در دهه ۶۰ قرن گذشته میلادی، مبارزاتی در راستای سوسیالیسم را رهبری کرد که بعدها منجر به جنگ‌های چریکی شد. همین امر موجب اعتبار آن‌ها می‌شود. اما اگر به مواضع در حال حاضر آن‌ها نگاه کنیم، می‌بینیم که از یک مشکل اساسی رنج می‌برند؛ سوسیالیسم را نمی‌توان با ابزارهای سرمایه‌داری ساخت.

به‌عنوان مثال، آن‌هایی که در حال حاضر خود را سوسیالیست می‌دانند چیزی فراتر از رنال سوسیالیست نیستند. اگر آن‌ها رویکرد خود را براساس دولت-ملت و حمایت از قدرت قرار دهند، رسیدن به یک مسیر واقعی از سوسیالیسم هرگز برایشان ممکن نخواهد بود. مشکل جنبش‌های ضدسیستم در اروپا و آمریکای لاتین از همین‌جا شروع می‌شود.

رویکرد آن‌ها این است: «هرکس علیه سیستم است، ضدسرمایه‌داری است.» در حالی که ضدیت با سرمایه‌داری معیارهای خاص خود را دارد. کشورهای هستند که نماینده کاپیتالیسم و امپریالیسم هستند اما در عین حال دشمن امپریالیست هم هستند. این افراد و نیروهای ضدامپریالیست دانسته و یا نادانسته فکر می‌کنند که ساخت سوسیالیسم با ابزارهای اساسی سرمایه‌داری ممکن است. اکثر جنبش‌های ضدسیستم خود را با ایدئولوژی‌ها و دکماهای ضدامپریالیستی فریب می‌دهند. این جنبش‌ها بدون این‌که به رویدادهای خاورمیانه، عوامل تاریخی و جامعه‌شناختی منطقه و یا روابط آن با قدرت‌های جهانی توجه داشته باشند، موضع‌گیری می‌کنند و این فاجعه است.

در واقع آنان وقتی به امپریالیسم جهانی می‌اندیشند باید زیرمجموعه‌های آن یعنی دولت-ملت‌ها را نیز در نظر بگیرند. باید بدانند که نزاع میان این زیرمجموعه‌ها بر سر استثمار و هژمونی است. قدرت‌های جهانی اصولاً نمی‌توانند تقابلی یا نزاع ایدئولوژیکی با هم داشته باشند. تنها مردم، جنبش‌های انقلابی سوسیالیستی و افشار اجتماعی می‌تواند در نقطه مقابل آن‌ها قرار بگیرند.

در آمریکای لاتین در جریان مبارزه‌اش با امپریالیسم به دام آمریکاستیزی افتاد. اما آمریکاستیزی صرفاً به معنی ضدیت با امپریالیسم و سرمایه‌داری نیست.

آمریکا یک حاکمیت امپریالیستی است. اما ضدیت با امپریالیسم مقوله دیگری است. ضدیت با امپریالیسم یعنی مخالفت با دستورالعمل‌های سرمایه‌داری جهانی، مبارزه علیه هژمونی امپریالیسم جهانی و همه زیرمجموعه‌های اقتدارگرای آن است. با صرف بیان این که «من مخالف آمریکا هستم» لزوماً نمی‌توان هر مفهوم دل‌په‌خواهی از آن برداشت کرد. این همان موضعی است که به نظر می‌رسید سوسیالیسم آمریکای لاتین در حال حاضر گرفته است. آن‌ها ضد آمریکایی هستند و در جریان مبارزات خود به دستاوردهای زیادی دست یافته‌اند، اما در عین حال با کشورهای دیگری که زیرمجموعه امپریالیسم محسوب می‌شوند نیز رابطه نزدیکی دارند. این امر وضعیت نامطلوبی ایجاد کرده است. سرمایه‌داری اروپای غربی نیز جدا از امپریالیسم نیست. منطقی نیست که بگوییم امپریالیستی که به من حمله نمی‌کند خوب است.

امپریالیسم یک قدرت جریان اصلی است که خود را در مراکز متعددی سازماندهی می‌کند. بدون مقاومت در مقابل همه آن مراکز، احتمال این که از یکی از آن‌ها شکست بخوریم وجود دارد. بنابراین رویکرد ضدآمریکایی، به تنهایی، هرگز برای آمریکای لاتین و نقاط دیگر جهان پیروزی به ارمغان نیاورده است. آمریکای لاتین نمی‌تواند پیروز شود چرا که رویکرد خود را به ضدیت با سرمایه‌داری جهانی تبدیل نکرده است.

آن دسته از جنگ‌های چریکی که به نام سوسیالیسم برپا شده‌اند تا کنون نتیجه مطلوبی به همراه نداشته است. علت اصلی آن را باید در رویکردهای ناکارآمد آن‌ها جست. هر جا که هژمونی دولت‌ملت وجود دارد، زیرمجموعه‌ای از یک سیستم هژمونیک امپریالیستی تشکیل خواهد داد. استثمار زیرمجموعه یک ساختار هژمونیک محلی است که نمی‌توانیم آن را از کل سیستم جهانی سرمایه‌داری جدا بدانیم. هر نوع تمرکزی که توسط سیستم سرمایه‌داری جهانی و در قالب دولت‌ملت تشکیل یافته باشد، زیرمجموعه‌هایی از امپریالیسم است و هر گونه دولت استثماری یا استعماری یک زیرمجموعه هژمونیک امپریالیستی است. براین اساس است که سرمایه‌داری تبدیل به یک سیستم جهانی شده است.

کردستان عراق

کردستان در دل خاورمیانه به چهار بخش تقسیم شده است. این تقسیم‌بندی در طول جنگ جهانی اول اتفاق افتاد. در پایان جنگ جهانی اول، یک سیستم جهانی وجود داشت که کردستان را به چهار بخش و میان چهار قدرت تقسیم کرده بود. این چهار قدرت استعمارگر که کردستان را تحت سلطه خود داشتند دائماً توسط دول امپریالیستی تغذیه می‌شدند و هر کدام به سطحی از دولت‌ملت‌گرایی رسیدند. اما در این فاصله زمانی، تناقض‌ها آشکار شد. هر کدام از حکومت‌هایی که مانند ایران، سوریه، ترکیه و عراق، تنها زمانی که منافع‌شان با آمریکا در تضاد باشد، تصویری ضدامپریالیستی از خود نشان می‌دهند، بنابراین می‌بینیم که قتل‌عام‌هایی که توسط این حکومت‌ها علیه مردم کرد انجام شده، عموماً نادیده گرفته شده‌اند. تضاد میان بخش‌های مختلف سیستم سرمایه‌داری جهانی هرگز نمی‌تواند به عنوان ضدیت با سرمایه‌داری قلمداد شود. به عنوان مثال، دولت فعلی ترکیه اگرچه استعمارگر، فاشیست و مذهبی است، اما به دلیل اختلاف با آمریکا توسط بعضی از سوسیالیست‌ها مورد حمایت قرار گرفته است. اختلافات ترکیه با آمریکا، ضدامپریالیستی و یا ضدسرمایه‌داری در نظر گرفته شده است. اما کاراکتر استعماری‌اش به‌ویژه علیه مردم کرد و وابستگی‌اش به سرمایه‌داری جهانی نادیده گرفته می‌شود.

ترکیه یک کانون سرمایه‌داری و ناسیونالیسم، همین‌طور دولت‌ملت‌گرایی و بنیادگرایی است. ترکیه متحد استراتژیک آمریکا و یکی از بزرگ‌ترین قدرت‌های نظامی است. چه‌طور می‌توان تنها بنا بر مینای تنش‌های مقطعی با آمریکا، آن را یک کشور ضدامپریالیستی قلمداد کرد؟ این یک رویکرد لیبرال-کاپیتالیستی است که این‌گونه خود را درون سیستم تعریف می‌کند. همین امر در مورد بعضی‌ها که زمانی موردعلاقه دولت‌های به اصطلاح «انقلابی» آمریکای لاتین بود نیز صادق است. همه می‌دانند که احزاب بعث عراق و سوریه فاسدترین و امپریالیستی‌ترین شکل ناسیونالیسم عربی و دولت‌ملت‌گرایی عربی بودند.

داعش خاورمیانه جدید ترسیم کرده بود

داعش در شنغال متوقف و در کوبانی از هم گسیخته شد. داعش قتل‌عام و جنایات بزرگی در شنغال علیه مردم ایزدی مرتکب شد. احزاب ناسیونالیست کرد، که از آغاز قتل‌عام با داعش در ارتباط بودند، مردم را رها کرده و فرار کردند. مردم در مقابل جنایات و قتل‌عام به حال خود رها شدند. تا این‌که گریلاهای پ.ک.ک از سمت کوه‌ها و نیروهای ی.پ.گ.ژ از طرف روژاوا خود را به شنغال رساندند. ده‌ها هزار نفر از مردم شنغال محاصره شده بودند. پس از متوقف ساختن قتل‌عام‌ها، نیروهای داعش کمک شروع به عقب‌نشینی کردند. اگر این مناطق از دست می‌رفت، امروز دیگر هیچ کردی در آن منطقه وجود نداشت. این می‌توانست نتیجه سیاست‌های سیستم جهانی پس از جنگ جهانی اول باشد که احزاب ناسیونالیست کردی را بازپس می‌دید.

نیروهای ی.پ.ک و یگان‌های مدافع خلق روژاوا با تکیه بر نیروی سیاسی و فرهنگی خود آمدند و در آن دو نقطه جنگیدند. دوباره قدرت‌های غالب خواستار نابودی خط مشی چهل ساله آزادی‌خواهی جنبش پ.ک.ک شدند. اما در حقیقت، اکنون سرنوشت مردم کرد با خط مشی سوسیالیستی و آزادی‌خواهی در هم تنیده شده است. این خط مشی بود که پیروزی را برای دست‌کم بخشی از مردم کرد منطقه به ارمغان آورد، نه خط ناسیونالیسم کرد. این مبارزه مردم کرد روژاوا و دیگر نیروهای آزادی‌خواه و عدالت‌جو و سوسیالیست و آنارشویست رادیکال بود که در مبارزات روژاوا خود را نشان داده و ارزش و اعتبار جدیدی برای انقلابی‌گری و سوسیالیستی به ارمغان آورده است.

اگر کوبانی شکست می‌خورد و قتل‌عام کامل در شنغال روی می‌داد. دیگر چیزی از آزادی و آزادی‌خواهی باقی نمی‌ماند. هزینه این جایگاه و ارزش آن بسیار بالا بود. در هر دو منطقه، موفقیت حاصل شد و این دستاورد، مسیر آزادی و هویت سیاسی و فرهنگی فرهنگی کردها را هموار کرد. اما کسانی که عمق و اهمیت پیروزی در این دو منطقه را درک می‌کنند، ماتدگار خواهند شد.

ایران

ایران پیوندهای عمیقی با سیاست‌های امپریالیستی دارد. حال به مواضع دولت‌های «چپ‌گرای» آمریکای لاتین بنگریم، به راحتی می‌بینیم اشکال کار کجاست. برقراری روابط با ایران بر مبنای این‌که گویا یک نیروی ضدامپریالیست است، چون با آمریکا در تضاد است، وضعیت مشکل‌ساز مواضع ضدامپریالیستی قدرت‌های آمریکای لاتین را نشان می‌دهد. به کوبا، ونزوئلا و سایر کشورهای آمریکای لاتین که دولت‌های «چپ‌گرا» دارند، نگاه کنید دانما در مخالفت با آمریکا دچار هیجان می‌شوند. آن‌ها کشورهای زیرمجموعه امپریالیست در خاورمیانه و آسیا را تحسین می‌کنند. آن‌هم تنها به‌خاطر مواضع ضدامپریالیستی آن‌ها. این یک توهم است.

اساساً ایستادگی در برابر آمریکا در واقع به سایر قدرت‌های استعمارگر و امپریالیست حقانیت نمی‌بخشد. بنابراین در رابطه با جنبش‌های ضدسیستم و همچنین سنت‌های آزادی‌خواه ریشه‌دار در دنیا یک مشکل اساسی وجود دارد و آن هم توهم به برخی از دولت‌های به اصطلاح «ضدامپریالیست» است.

عراق در دست حکومت اسلامی ایران است و حزب دموکرات کردستان عراق هم در دست ترکیه و اتحادیه میهنی در دست ایران. النصره، داعش، احرار الشام و ... همه این نیروها در کنترل عربستان سعودی و ترک‌ها بودند. علاوه بر آن هیچ راهی برای تداوم رابطه با این گروه‌ها نبود. چون آن‌ها مرتکب جنایت علیه بشریت می‌شدند و می‌شوند.

مقاومت مردم کرد، به‌ویژه در کانتون‌های روژاوا (کردستان سوریه) شرایط جدیدی به‌وجود آورد. در نهایت آمریکا در جنگ داخلی سوریه مجبور شد روژاوا را بپذیرد که هرگز علاقه‌ای به آن‌ها نداشت و ندارد. آمریکا، حتی پارها تلاش کرده بود روژاوا را توسط ترکیه و عربستان سعودی نابود کند. باید این واقعیت‌ها را دید. به همین دلایل نزدیکی‌ها و دوری‌ها و اتحادها و گسستن‌ها، همواره تکرار می‌کند.

قدرت‌نمایی داعش از موصل شروع شد و ظرف دو روز به مرزهای ایران رسید و در دروازه‌های بغداد متوقف شد. در جهت دیگر نیز به مرز اردن رسید. هیچ قدرتی توانایی روبه‌رو شدن با آن را نداشت. نه ائتلاف‌های بین‌المللی آمریکا و نه قدرت‌های هژمونیک منطقه و نه ایران قادر نبودند رو در روی آن بایستند. ایران حتی با پشتیبانی نیروهای حزب‌الله و نیز نیروهای پیشمرگ بارزانی نتوانست داعش را در مخمور متوقف کند.

در فاصله انتقال قدرت به آیت‌الله خمینی و یارانش در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تا بهمن ۱۳۶۰، سازمان سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) و حزب توده از گروهی طرفداران حاکمان اسلامی تبدیل شدند که پیرو اردوگاه سوسیالیستی به رهبری اتحاد جماهیر شوروی بودند.

چند بیانیه به ترتیب تاریخ انتشار، این‌ها هستند: «چرا مرکز جاسوسی آمریکا تسخیر شد؟ چرا نخست‌وزیر منتخب امام سقوط کرد؟» (نشریه کار، شماره ۳۵، ۲۱ آبان ۱۳۵۸)، «پیرامون شعار اساسی مرگ بر امپریالیسم جهانی به رهبری امپریالیسم آمریکا متحد شویم!» (کار، شماره ۵۶، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۹)، «درپاره مسئله مرزبندی در جنبش کمونیستی و وظایف ما» (کار، شماره ۹۷، ۲۰ بهمن ۱۳۵۹) و «در راه وحدت» (کار، شماره ۱۴۸، ۲۲ بهمن ۱۳۶۰).

امپریالیسم در عصر جهانی شدن سرمایه‌داری

صرف‌نظر از توافق یا عدم توافق با تعریفی که هنسمن از امپریالیسم در عصر جهانی شدن ارائه داده است، باید اذعان کرد که کتاب او حاوی پژوهش و تحلیل‌های روشنگری و عمیقی از واقعیت‌های امپریالیسم و رقابت‌های بین امپریالیستی در سوریه، عراق، ایران، بوسنی هرزگوین، کوزوو و اوکراین است.

به چالش کشیدن دروغ‌های شبهه ضد امپریالیسم: روسیه و اوکراین، ایران و بوسنی هرزگوین و کوزوو، عراق و سوریه. بخش عمده کتاب هنسمن شامل شش مطالعه موردی است که به روسیه و اوکراین (از ۱۹۱۷ تا امروز)، بوسنی هرزگوین، ایران، عراق و سوریه خصوصاً در دوران پس از جنگ جهانی دوم می‌پردازد. در هر مورد، او در جست‌وجوی حقیقت است و با ارائه‌ای درکی جامع از وقایع، دروغ‌های شبهه ضد امپریالیستی را آشکار می‌سازد.

مطالعه موردی او پیرامون روسیه و اوکراین به فرایند دگرگونی انقلاب روسیه به یک حکومت سرمایه‌داری دولتی تحت حاکمیت استالین می‌پردازد. همچنین حملات روسیه به ملیت‌های غیر روس و جنگ‌های امپریالیستی آن در خارج از روسیه را بررسی می‌کند. او همچنین فاکت‌های مهمی را در مورد گذشته پوتین برجسته می‌کند. پوتین یک مامور کا.گ.ب بود که در سال‌های ۱۹۹۰ به سمت نخست‌وزیر یا معاون اصلی بوریس یتسین منصوب شد. او با به راه‌انداختن جنگ ویران‌گر و خونین دوم روسیه علیه مردم چچن، اعتباری برای خود به‌عنوان رهبر کسب کرد که منجر به ارتقاء او به‌سمت ریاست جمهوری شد.

از منظر هنسمن، نادیده‌گرفتن اقتدارگرایی پوتین و ترورهای دگراندیشان دموکراسی‌خواه توسط عاملان او، و همچنین حمایت از الحاق کریمه توسط روسیه و حملاتش به جنبش دموکراسی‌خواه اوکراین به همان اندازه بد محسوب می‌شوند که اعمال مدافعان دونالد ترامپ.

در مورد انقلاب سال ۱۹۷۹ ایران، نویسنده با جزئیات بسیار توضیح می‌دهد که آیت‌الله خمینی چگونه از گفتمان ضد امپریالیسم غرب استفاده کرد تا از حمایت توده‌های مردم برخوردار شود و سپس به شکلی نظام‌مند نیروهای ترقی‌خواه و انقلابی را در ایران نابود کند. او همچنین بخش عمده چپ ایران را مقرر می‌داند چون به شکلی آشکار یا تلویحی از خمینی به‌عنوان یک «ضد امپریالیست» حمایت کردند و در نتیجه ظهور حکومت اسلامی و میدل‌شدن انقلاب به یک ضد انقلاب را تسهیل نمودند. حکومت اسلامی نیز به‌نوع خود، جاه‌طلبی امپریالیستی خود را ابراز کرد که منجر به دخالت‌های نظامی و سیاسی در لبنان، عراق، سوریه و یمن به قیمت فقیرترکردن توده‌های مردم و اعمال تحریم‌های غربی شد.

بوسنی هرزگوین «نخستین نمونه حمایت بخش‌هایی از چپ از ناسیونالیسم ملی-مذهبی دست راستی در دوران پس از جنگ سرد بود.» (ص ۹۵) شبهه ضد امپریالیست‌ها انکار کردند که عامل هدایت‌کننده جنگ در بوسنی هرزگوین و کوزوو همانا فشار رییس

جمهور صربستان، اسلوبودان میلوشویچ برای ساختن یک «صربستان بزرگ» بود. در نتیجه، در سال ۱۹۹۲، هنگامی که بوسنی هرزگوین پس از یک همه‌پرسی اعلام استقلال کرد تا خود را از جنگ درحال وقوع بین صربستان و کرواسی (که رهبرش فرانیو توچمان نیز به اندازه میلوشویچ ناسیونالیست بود) برهاند، بسیاری از نیروهای چپ از صربستان حمایت کردند. هنگامی که ارتش صربستان و نیروهای شبه‌نظامی کارزاری برای پاک‌سازی ملی علیه مسلمانان بوسنیایی، کوزوویی‌ها و مردمان چند ملیتی به‌راه انداختند و بسیاری از زنان و مردان مسلمان را در اردوگاه‌های تجاوز و اردوگاه‌های کار زندانی کردند، چپ‌هایی مانند جیمز پتراس به جانبداری از میلوشویچ ادامه دادند. پتراس ضمن رد کردن مبارزات قهرمانانه بوسنیایی‌هایی که می‌خواستند هویتی چند ملیتی را حفظ کنند، به آن‌ها برچسب «بنیادگرای مذهبی» و «تروریست» زد. (ص ۱۱۴)

ناتو و آمریکا عمدتاً کارزار پاک‌سازی ملی به‌راه انداخته‌شده توسط اسلوبودان میلوشویچ را تسهیل و توجیه کردند و سپس دیر هنگام و بر اثر فریاد جهانیان و صد البته در جهت منافع اقتصادی و سیاسی و نظامی خودشان، دست به اقدام نظامی علیه صربستان زدند.

او همچنین تاکید می‌کند که حمله نظامی آمریکا و انگلستان به عراق در سال ۲۰۰۳ در واقع بنیادگرایی شیعه و سنی را تقویت کرد. این حمله نظامی موجب افزایش نفوذ ایران در عراق شد و رشد امپریالیسم منطقه‌ای ایران نه فقط در عراق که در لبنان و سوریه را تسهیل کرد. همچنین شرایط ظهور «دولت اسلامی» (داعش) را به‌عنوان شاخه‌ای از القاعده ایجاد کرد که گرایش ضد شیعه قوی‌تری از القاعده داشت. بنابراین، با وجود مسخره بودن ادعاهای پوتین و ترامپ مبنی بر این که «اوباما و کلینتون داعش را آفریدند»، هنسمن ادعا می‌کند که «اگر به دنبال گواهی بی‌چون و چرا برای متهم کردن امپریالیسم آمریکا به ایجاد و گسترش داعش هستیم، این (حمایت آمریکا از پاک‌سازی ملی سنی‌ها توسط دولت شیعه تحت حمایت ایران در عراق) همان گواه بی‌چون و چراست.» (ص ۱۷۳)

این وضعیت بود که منجر به اتحاد بین بعضی‌های پیشین و اعضای القاعده علیه دشمنان مشترکشان (آمریکا و بنیادگرایان اسلامی شیعه) شد. اتحاد بین بعضی‌ها و القاعده‌ای‌ها که به نام دولت اسلامی شناخته شد، توسط شبکه‌ها و تماس‌هایی امکان‌پذیر شد که در زندان‌های ایالات متحده مانند ابو غریب ایجاد شده بود.

هنسمن دروغ‌های شبه ضد امپریالیستی را در مورد انقلاب سوریه به چالش می‌کشد. او این انقلاب را به مثابه یک خیزش مردمی راستین علیه اقتدارگرایی، فقر و بی‌عدالتی بررسی می‌کند: حکومت اسد نه فقط با خشونت و قساوت و نیروی نظامی و فرقه‌گرایی و محصور کردن و گرسنه نگاه‌داشتن مردم انقلاب را نابود کرد بلکه جهادی‌ها را نیز از زندان آزاد کرد تا به انقلابیون حمله کنند و سپس رابطه‌ای مبتنی بر همزیستی با داعش برقرار کرد. در نتیجه به داعش اجازه داد که ستادش را در رقه حفظ کند و به حکومت اسد نفت و گاز بفروشد تا کارزار کشتار و تجاوز خود را تامین کند. (ص ۲۲۱)

حکومت اسد باعث و بانی بخش عمده‌ی نیم میلیون مرگ‌ومیر و آوارگی و بی‌خانمانی است که اکنون نیمی از جمعیت ۲۳ میلیونی پیش از انقلاب را شامل می‌شود. (۶ میلیون در داخل کشور آواره‌اند و ۵ میلیون در کشورهای دیگر آواره و پناهجویند) هنسمن همچنین تاکید می‌کند که آمریکا و قدرت‌های غربی در هیچ زمانی قصد براندازی حکومت اسد را نداشتند. در بهترین شرایط مایل بودند که اسد کنار بکشد اما حکومتش را برای حفظ «ثبات» در منطقه مفید می‌دانستند. (ص ۲۴۴) ترکیه که پیش از انقلاب مناسبات بسیار خوبی با حکومت اسد داشت، مداخله کرد تا به کردها در شمال سوریه حمله کند و روایت اردوغان از بنیادگرایی مذهبی را ترویج دهد. عربستان سعودی و امارات متحده عربی که اخوان المسلمین را تامین می‌کردند نیز هیچ‌گاه مدافع خیزش مردمی سال ۲۰۱۱ و اهداف عدالت‌خواه آن نبودند.

هنسمن جزئیات بسیاری را در مورد نقش امپریالیسم روسیه و امپریالیسم منطقه‌ای ایران در سرکوب انقلاب سوریه ارائه می‌دهد. ایران و روسیه هر دو ارتش سوریه را تعلیم داده و تسلیحات در اختیار آن قرار داده‌اند. ایران ده‌ها هزار شبه نظامی شیعه را به سوریه اعزام کرده، مناطقی را محاصره کرده و حملات زمینی علیه آن‌ها به راه انداخته است. در تاریخ ۲۹ سپتامبر ۲۰۱۵ درست هنگامی که حکومت اسد در آستانه سقوط بود، روسیه کارزار حملات هوایی خود را براساس درخواست حکومت اسلامی ایران آغاز کرد. اگرچه روسیه ادعا می‌کرد که هدف حملات هوایی‌اش داعش بوده، بیش از ۹۰ درصد مناطقی که بمباران شد مناطق اپوزیسیون انقلابی و میانه‌رو بود.

نظر ضد امپریالیستی‌هایی مانند رابرت فیسک، سیمور هرش و جان پیلجر، پاتریک کوپرن و ماکس بلومنتال که استفاده حکومت اسد از سلاح‌های شیمیایی علیه غیرنظامیان را انکار می‌کنند و کلیه انقلابیون سوری را بنیادگرای مذهبی و جهادی می‌نامند، از منظر هنسمن شرم‌آورند. آن‌ها غرب‌محورند و قادر نیستند عاملیت مردم سوریه را ببینند، کلیه مشکلات را ناشی از نقشه‌ی ایالات متحده آمریکا برای براندازی حکومت اسد می‌دانند و پیچیدگی‌های جامعه سوریه یا تضادهای درونی انقلاب سوریه را درک نمی‌کنند. در واقع درک سطحی آن‌ها از واقعیت که کلیه تحولات را از منظر نظریه‌های توطئه می‌نگرد، باعث شده که برخی از چپ‌های ضد امپریالیست با راست‌گرایان در حمله به انقلابات دموکراتیک همسو شوند. این اتحاد جدید چپی‌ها و فاشیست‌ها جو را مسموم کرده است. واقعیت را از تخیلات نامتمایز کرده و یکی از عوامل رشد نوفاشیست‌هایی مانند ترامپ در «دموکراسی‌های لیبرالی» بوده است. «اگر این وضعیت تغییر نکند، خطر ایجاد حکومت‌های فاشیستی و تمامیت‌خواه بخش عمده جهان را تهدید می‌کند.» (ص ۲۷۹)

چگونه می‌توان ضد امپریالیسم و همبستگی بین‌المللی را بر اساس بنیان‌های انسان‌باور سوسیالیستی بازتعریف کرد؟ هنسمن می‌گوید که مقابله با خطر تمامیت‌خواهی در سطحی جهانی مستلزم پرداختن به حقیقت و حقیقت‌گویی است. باید اخلاقیات و انسانیت را به قلمرو سیاسی بازگردانیم، به نقدی انقلابی بر سرمایه‌داری بپردازیم، به‌جای محدود کردن سوسیالیسم به کسب قدرت توسط یک حزب باید برای دموکراسی مبارزه کنیم.

از منظر رومن رُسدلسکی، مارکسیست اوکرائینی، برای پیش‌برد انترناسیونالیسم انقلابی، شناخت این امر لازم است که «پرولتاریای هر کشور نه فقط «ذاتاً عاری از تبعیض» نیست بلکه باید نخست از طریق تلاشی شاق، رویکرد انترناسیونالیستی را که منافع کلی و تاریخی‌اش از او می‌طلبد، کسب کند.» (ص ۲۸۸)

هنسمن، استدلال می‌کند که «انترناسیونالیسم باید نه فقط شامل مخالفت اصولی با نژادپرستی و کارگر- مهاجرت‌ستیزی باشد، بلکه نظریه‌پردازی در مورد تفاوت بین جهانی‌شدن و نولیبرالیسم را نیز دربرگیرد.» (ص ۲۸۸) مخالفت صرف با جهانی‌شدن به این معنی است که کارگران کشورهای دیگر همانا دشمن قلمداد می‌شوند. این امر باعث شده که چپ نتواند با ناسیونالیسم ترامپ و دیگر عوام‌فریبان دست راستی مقابله کند. در عوض، چپ باید چنین بگوید: «اگر کارگران همه کشورها دست به‌دست هم ندهند، نخواهند توانست نه با نولیبرالیسم و مسلماً نه با سرمایه‌داری مقابله کنند.» (ص ۲۸۹)

هنسمن به درستی می‌گوید که نحوه مخالفت چپ با جهانی‌سازی مورد استفاده جناح راست قرار گرفته تا توده‌های مردم را به‌خود جلب کند... جنبش تسخیر وال استریت، با محدودکردن تعریفش از سرمایه‌داری به بازار آزاد و نولیبرالیسم، اجازه داد که افرادی مانند ترامپ و دیگر عوام‌فریبان ناسیونالیست در سراسر جهان از گفتمان ضد جهانی‌سازی به‌منظور پیش‌برد سرمایه‌داری دولتی اقتدارگرا به‌عنوان بدیل استفاده کنند. جنبش اشغال وال استریت سرمایه‌داری را به‌عنوان یک شیوه تولید مبتنی بر کار بیگانه شده - مکانیکی به چالش نکشید. در نتیجه، این جنبش به این موضوع نپرداخت که چگونه می‌توان بیگانگی ناشی از شیوه تولید سرمایه‌داری را الغا کرد و این‌که چه رابطه‌ای بین این بیگانگی و نژادپرستی، جنسیت‌باوری، زن‌ستیزی و همجنس‌گراستیزی وجود دارد. در نتیجه مخالفت با امپریالیسم باری دیگر صرفاً به مخالف با امپریالیسم آمریکا فروکاسته شد و نه امپریالیسم به‌عنوان نتیجه نظام سرمایه‌داری.

مبارزه ضد سرمایه‌داری

سرمایه‌داری یعنی استثمار انسان توسط انسان و نابودی طبیعت! سرمایه‌داری یعنی تقسیم فقر در میان فقرا و ثروت در میان اغنیاء! فقر گسترده، خصوصاً بین کودکان که مشخصاً مسنولیتی در جدال سرمایه و ضدسرمایه ندارند، حتی در جوامع ثروتمند که می‌تواند به راحتی ریشه‌کن شود تاکنون نشده است.

رشد اقتصادی، نوآوری فناورانه، افزایش بهره‌وری وجود دارد اما فقر و نداری نیز همگام با این رشد اقتصادی سرمایه‌داری گسترش پیدا کرده و خانه و زندگی بسیاری با پیشرفت سرمایه‌داری ویران شده است. زندگی بسیاری در سطوح پایین بازار کار متزلزل می‌شود و بسیاری نیز شغلشان را از دست می‌دهند.

سرمایه‌داری، بهره‌وری و بریز و بیاش عده قلیلی را بسیار بالا برده، با این حال هنوز اکثریت مردم جهان به نان شب خود محتاجند. سرمایه‌داری همان‌طور که ماشین رشد است ماشین تشدید نابرابری هم است. گفتن ندارد که سرمایه‌داری با تقلای بی‌پایانش برای کسب سود، هم نابودکننده زندگی بشر و هم نابودکننده محیط زیست است.

نکته اساسی این نیست که آیا شرایط زندگی متوسط مردم در بلندمدت با اقتصاد سرمایه‌داری بهبود یافته یا نه، بلکه این است که آیا در این نقطه از تاریخ شرایط زندگی برای مردم با اقتصادی بدیل بهتر خواهد بود یا نه. درست است که اقتصاد مرکزگرا یا دولتی، اقتدارطلب و دولتی روسیه و چین در قرن بیستم شکست خوردند اما این‌ها تنها گزینه‌های موجود نیستند.

مارگارت تاچر در ابتدای دهه ۱۹۸۰ عبارت معروفی داشت: «هیچ بدیل دیگری وجود ندارد» اما دو دهه بعد مجمع اجتماعی جهان (World Social Forum) اعلام کرد «دنیایی دیگر نیز ممکن است.»

برخی استدلال می‌کنند که شکست جنبش‌های انقلابی به دلیل مشخصات تاریخی خاص و شرایط ناخوشایند تلاش‌های اقتصادی در جوامع رو به عقب بوده، در حالی که توسط دشمنان نیز احاطه شده بودند. برخی دیگر معتقدند رهبران انقلابی خطاهایی استراتژیک کرده‌اند در حالی که برخی دیگر انگیزه رهبران را محکوم می‌کند: رهبرانی که پیروزی انقلاب را سر دادند بیش از آن که به فکر توانمندسازی و رفاه توده‌ها باشند به فکر کسب قدرت خویش بوده‌اند.

فارغ از این‌که کدام یک از توضیحات درست است شواهد تراژدی‌های انقلابی در قرن بیستم نشان می‌دهد که درهم شکستن سرمایه‌داری به تنهایی استراتژی مناسبی برای رهایی‌بخشی اجتماعی نیست.

برای گذار واقعی از سرمایه‌داری چشم‌اندازهایی که خشم را تشدید می‌کنند کافی نیست، برعکس منطق استراتژیکی لازم است که تا حدودی بتواند برخی از اهدافش را عملی کند.

سرمایه‌داران اساساً آزادند تا سرمایه را به فرصت‌های سودآور در بازار اختصاص دهند و بعد از پرداخت مالیات هرگونه که مایل باشند از سود به‌دست آمده استفاده کنند.

امروز همه‌جا، حتی در سوسیال‌دموکراسی‌های قوی شمال اروپا هم از پس گرفتن حقوق انسان در بیمه‌های اجتماعی، کاهش مالیات و کالاهای عمومی، مقررات‌زدایی (deregulate) تولید سرمایه‌داری و بازار و خصوصی‌سازی خدمات دولتی است. به مجموعه این تغییرات است که «نولیبرالیسم» شکل گرفته است.

جهانی‌شدن کار را برای شرکت‌های سرمایه‌داری بسیار ساده کرده تا سرمایه خود را هر جا می‌خواهند ببرند و از مقررات کمتر و کارگران ارزان استفاده کنند. در حالی که تهدید پرواز سرمایه همراه با تغییرات فناورانه متعدد موجب تضعیف جنبش‌های کارگری شده و امکان بسیج سیاسی و مقاومت را پایین آورده است. همراه با جهانی‌شدن، افزایش مالی‌شدن سرمایه موجب خلق ثروت زیاد و نابرابری در درآمدها شده که به تبع آن نفوذ سیاسی مخالفان دولت‌های سوسیال‌دموکرات را افزایش داده است.

سرمایه‌داری از هر قید و بندی رها شده است. به همین دلیل مدافعان انقلاب علیه سرمایه‌داری همیشه تاکید کرده‌اند که مهار آن توهمی بیش نیست، و تنها انحرافی در ساخت جنبش سیاسی برای سرنگونی آن است.

در حقیقت مهار سرمایه‌داری نیاز به مجموعه اقداماتی دسته‌جمعی و پایدار دارد که غیرواقعی است و این سیستم نیز در کل سیستمی بزرگ و پیچیده ساخته است. قدرت حاکم قوی‌تر از آن است که بشود از جا برکنندش، سیستمی است که مخالف را درون خود می‌کشد و همیشه از مزیت‌هایش دفاع می‌کند. با ساختمان دولت با اتکا به یک سازمان و یک حزب نمی‌شود درافتاد.

یکی از راه‌های به چالش کشیدن سرمایه‌داری ساخت روابط اقتصادی مشارکتی، برابری‌طلب و دموکراتیک جنبش‌های سیاسی- اجتماعی و فرهنگی و سازمان‌دهی شورایی در هر مکان ممکن و در فضاهای موجود این سیستم پیچیده است.

مارکس معتقد است که رابطه انسان با طبیعت، نه تنها از راه تولید، بلکه بیش‌تر به‌طور مستقیم از راه ابزار تولید (تکنولوژی) که خود انسان با استفاده از طبیعت آن را ساخته است برقرار می‌شود و این به بشریت اجازه می‌دهد که طبیعت را به راه‌های

جهان‌شمول، همگانی و یکسانی هدایت کند. این‌گونه، طبیعت که بدن غیرارگانیک (غیرآلی و معدنی) انسان است، به بدن ارگانیک او هم وصل می‌شود. یعنی ابزار تولید در فرایند تولید، در ادامه ارگان‌های بدن او قرار می‌گیرد و در شکل‌گیری و توانمندکردن بدن انسان نقش ایفا می‌کند. بدین ترتیب، هر نوع ابزار و اهرمی در دست انسان در حال کار و تولید، به ادامه ارگان‌های او بدل می‌شود و او را توانمندتر می‌سازد.

به عقیده مارکس و انگلس، طبیعت پیش‌شرط وجود انسان، و تولید ابزار معیشت نیز پیش‌شرط ادامه زندگی انسان در تمام لایه‌های تعیین‌کننده آن و در نتیجه جامعه بشری است. این‌گونه طبیعت، و در پی آن انسان، در طول تاریخ تغییر می‌کنند.

مارکس تکامل انسان را پیش از آن‌که از راه فسیل‌گونه‌ها، آن‌طور که داروین شناسایی کرد، بشناسند، از راه توسعه ابزار تولید در فرایند تاریخ که لوئیس مورگان نیز بر آن صحنه گذاشت، شناخت.

مارکس معتقد است که سرمایه‌داری از طریق پیکار طبقاتی در درون نظام فئودالیسم و در نتیجه زوال این سیستم به وجود می‌آید. در سرمایه‌داری دو طبقه‌ی سرمایه‌دار و کارگر ظاهر می‌شوند، سرمایه‌داران، مالک زمین و ابزار تولید هستند ولی کارگران برای امرار معاش باید کار کنند. نیروهای تولیدی در سرمایه‌داری با سرعت فراوان رشد می‌کنند در حالی که روابط تولیدی از این رشد عقب می‌ماند. عامل اصلی این عقب‌ماندگی، تضادی است که بین روابط اجتماعی تولید و شیوه تولیدی که بر مبنای مالکیت خصوصی استوار است، وجود دارد. به عبارت دیگر از آن‌جا که جامعه سرمایه‌داری بر انگیزه سود استوار است و سرمایه‌داران مالک ابزار تولید هستند، در وضعی قرار می‌گیرند که می‌توانند کارگران را استثمار کنند. تولید توسط هزاران کارگری که در کارخانه‌ها به کار اشتغال دارند انجام می‌گیرد، حال آن‌که محصول کار آن‌ها به صورت سود به جیب سرمایه‌داران می‌رود.

بر اساس آموزه‌های مارکس، سیستم سرمایه‌داری شکل منحصر به فردی از جامعه طبقاتی است که جوهر و منطق اصلی آن را انباشت سرمایه تشکیل می‌دهد. اگر سرمایه را کار اندوخته شده و کار را تنها منشا ارزش اضافی بدانیم، آن‌گاه اصلی‌ترین ویژگی شیوه تولید سرمایه‌داری، یعنی انباشت سرمایه، مستلزم انباشت هرچه بیش‌تر ارزش اضافی از کار خواهد بود. از این‌رو سیستم سرمایه‌داری که بر پایه کارمزدی و خرید و فروش و استثمار نیروی کار استوار است، شیوه خاصی از تولید است که با جدا کردن کارگران از وسایل تولید و معیشت و تبدیل نیروی کارشان به عنوان تنها کالای قابل فروش برای امرار معاش، و با خارج کردن ارزش اضافی تولید شده توسط کارگران در فرایند تولید، به افزایش سرمایه و بازتولید خود می‌پردازد، بازتولیدی که با ناکزیر از مسیر تولید، گردش کالاها و مبادله‌ی آنان می‌گذرد.

اقتصاد جهان در دوران کرونایی

«کرونا»، بسیاری از مردم جهان را از نظر معیشتی زمین‌گیر کرده است. مهم‌ترین آسیب وارده از سوی این دشمن نامرئی، بالا رفتن نرخ بیکاری در کشورها است. مردم آمریکا در این زمینه یک مثال بسیار خوب است که از ویروس کووید-۱۹ آسیب فراوان دیده است. در حالی که تا پیش از ورود این ویروس به آمریکا، ترامپ ادعا می‌کرد در ایجاد شغل عملکرد بسیار خوبی دارد اما با تعطیلی کسب‌وکارها، شرایط به سرعت دگرگون شد.

نیویورکتایمز در گزارشی مقایسه‌ای شرایط دو کشور آمریکا، اولین قدرت برتر اقتصادی و ژاپن، سومین قدرت برتر اقتصادی دنیا را با یکدیگر بررسی کرده است. در حالی که روند نزولی اقتصاد در آمریکا ادامه دارد اما نرخ بیکاری در ژاپن فقط ۶/۲ درصد است. بن دلی و هیساکو اونو، روزنامه‌نگاران حوزه اقتصادی در نیویورکتایمز نوشتند: ترکیبی از عوامل اجتماعی، جمعیت‌شناختی و اپیدمیولوژیک، به‌رغم این‌که ویروس کرونا در ژاپن حاکم است، نرخ بیکاری را پایین نگه داشته است.

بیماری پاندمی به اقتصاد کشورهای دنیا آسیب رساند و موجب تعطیلی کسب‌وکارها و کاهش هزینه‌ها شد. با این حال میزان سقوط اقتصادی در برخی کشورها شدیدتر از سایرین بوده است و هیچ کجا مانند آمریکا و ژاپن آمار و ارقام بیکاری‌اش این همه نمود نداشت.

نرخ بیکاری در آمریکا در سه ماه گذشته سوار بر موشک به سمت بالا می‌رفت و در ماه آوریل به ۱۵ درصد رسید که نسبت به ماه مه که حدود ۳/۱۳ درصد بود، رشد بیشتری داشت. این رقم، بزرگ‌ترین نرخ بیکاری از زمان رکود بزرگ و تقریباً ۴ برابر نرخ بیکاری نسبت به ماه فوریه است که در آن زمان نرخ بیکاری تنها ۵/۳ درصد بود.

در ژاپن نیز این نرخ بیکاری در حد جوانه زدن رشد کرده است. در حالی که نرخ بیکاری در ماه فوریه ۲/۰ درصد بود در حال حاضر به ۶/۲ درصد رسیده است. با این حال دستمزدها و ساعات کاری تقریباً ثابت مانده‌اند. البته این به آن معنا نیست که اقتصاد ژاپن- سومین کشور بزرگ اقتصادی جهان پس از ایالات متحده و چین- ناامن نشده است.

میزان تولید در سه ماه اول سال جاری میلادی ۲/۲ درصد کاهش یافت و کشور را به سمت رکود سوق داد و داده‌ها از ماه آوریل نشان می‌دهد که این تصویر در حال رشد بیشتر است. اما با بررسی عوامل اجتماعی، جمعیت‌شناختی و اپیدمیولوژیک در ژاپن مشخص شده است که با وجود کند شدن اقتصاد ژاپن، اخراج گسترده کارکنان در این کشور حاکم نشده است.

پیش از پاندمی، جمعیت در حال کاهش و خاکستری (پیر) ژاپن دارای مشکلات نیروی کار در بازار بوده است. حتی اکنون برخی کمپانی‌ها در پیدا کردن نیروی کار دارای مشکلاتی هستند. مثلاً از بیش از ۱۲۰ فرصت شغلی ۱۰۰ جویای کار برای آن مناصب شغلی در ماه آوریل ثبت شده است. ژاپن بر خلاف آمریکا و چین توانست از آسیب‌های کرونا مصون بماند و این اجازه می‌دهد اقتصاد خود را بیش‌تر از آن‌ها باز نگه دارد. در این راستا از مشاغل خواسته شد در این شرایط اضطراری که یک ماه و نیم به طول انجامید و در ماه مه به پایان رسید، به‌طور داوطلبانه تعطیل شوند. اما این تنها یک دلیل از ده‌ها دلیل این شکاف بین دو کشور آمریکا و ژاپن در نرخ بیکاری را توضیح می‌دهد. باقی آن به یک واگرایی اساسی در حوزه سیاست‌ها و رویکردها باز می‌گردد.

توموهیسا ایشیکاوا، مدیر بخش تحقیقات اقتصادی مارکو در مرکز موسسه تحقیقات ژاپن به نیویورکتایمز می‌گوید: «در ایالات متحده وقتی اقتصاد شرایط بدی پیدا می‌کند، افراد یکی پس از دیگری اخراج می‌شوند و این نرخ بیکاری را بالا می‌برد اما اخراج نیروی کار در ژاپن هم به لحاظ روان‌شناسی هم در عمل بسیار سخت است.»

نانوهیکو بابا، رییس اقتصاد ژاپن در گلدمن ساکس می‌گوید: «کمپانی‌های ژاپنی بیش‌تر از همتایان آمریکایی‌شان به منافع کارکنان خود اهمیت می‌دهند، درحالی‌که در آمریکا اولویت با سهام‌داران است و به همین جهت بیش‌تر از ژاپنی‌ها بر کسب‌وکار خود برای کسب رشد حداکثری تمرکز می‌کنند.»

بابا می‌افزاید: «در دوران خوب اقتصادی، شرکت‌ها با محدود کردن افزایش حقوق کارکنان، سود خود را در ترازنامه‌هایشان انباشته می‌کنند.» او تصریح می‌کند: «در دوران بد اقتصادی، شرکت‌ها با استفاده از درآمدهای انباشته که در زمان خوب حاصل شده است، از اخراج کارگران اضافی خودداری می‌کنند و به این طریق ایمنی شغل در ژاپن بالاتر می‌رود.» در این میان انتظارات اجتماعی قدرتمندی نیز وجود دارد که شرکت‌های ژاپنی کارکنان را بر سر کار خود نگه می‌دارند. کسب‌وکارهای ژاپنی اغلب نسبت به کارکنان خود سخت‌گیر هستند و این مسئله آن‌ها را در زمره کشورهای در دنیا قرار می‌دهد که بیش‌ترین ساعات کاری را در طول هفته تجربه می‌کنند، در مقابل انتظار می‌رود که این کسب‌وکارها از امنیت شغلی آن‌ها برای زندگی محافظت به‌عمل آورند.»

نقض این قرارداد اجتماعی می‌تواند به اعتبار کسب‌وکارها هزینه بالایی وارد آورد. در ماه مارس رسانه‌های اجتماعی در ژاپن پس از این‌که گزارش شد کارفرمایان قرارداد کاری خود را با ۲۱ تازه‌کار لغو کرده‌اند، جنجال به‌پا کردند.

طرفداری از نیروی کار در ژاپن پس از جنگ جهانی دوم با پیش‌زمینه‌های حقوقی مستحکم شده است و باعث می‌شود که شرکت‌ها از اخراج کارمندان ناتوان شوند، مگر اینکه دیگر هیچ چاره‌ای نداشته باشند.

در دوران بیماری پاندمی کرونا عوامل مختلفی در جهت باقی ماندن نیروهای کار در مشاغل‌شان تاثیر گذاشت. در ماه مارس، «سوپ سهام تویکو»، کارفرمای خانم ناگاتا متعهد شد که همه کارکنان خود را بر سر کار نگه دارد و حقوق‌شان را تمام و کمال پرداخت کند. ماه بعد، هنگامی که دولت ژاپن از افراد خواست در خانه‌هایشان بمانند و کسب‌وکارها نیز ساعات کاری خود را کاهش دهند، کمپانی خانم ناگاتا، وی و ۱۶۰۰ نفر دیگر از نیروهای خود را به مرخصی فرستاد. آن‌ها در این ماه به ۴ میلیون و ۴۰۰ هزار نفر دیگری پیوستند که در این دوران بحران پاندمی به مرخصی اجباری رفتند. قوانین ژاپن می‌گوید که کارفرمایان در این شرایط باید ۶۰ درصد از حقوق کارکنان را پرداخت کنند. «کمپانی سوپ سهام تویکو» با بهره‌گیری از یارانه‌های دولتی و وام‌های بدون بهره، شرایط متفاوت‌تری را برای خانم ناگاتا و همکارانش رقم زد. دولت ژاپن به منظور تحریک اقتصادی و جلوگیری از آسیب اقتصادی ناشی از بیماری پاندمی چنین شرایطی را برای کسب‌وکارها در نظر گرفت. ناگاتا و همکارانش افزون بر یک ماه در خانه ماندند و تنها دور کاری آن‌ها در این زمان جلسات مجازی نیم‌ساعته‌شان بود که خود را برای بازگشت به‌کار آماده می‌کردند. او در باقی ساعات از دو فرزند خود مراقبت می‌کرد که به‌دلیل بیماری پاندمی مدرسه نمی‌رفتند. کمپانی هم در این مدت در کسب‌وکار خود تغییراتی ایجاد کرد و تمرکز خود را بیش‌تر روی محصولات بیرون‌بر گذاشت؛ چرا که در دوران پسا کرونا ممکن است مردم مانند گذشته استقبال چندانی از غذا خوردن در بیرون از خانه نداشته باشند.

در اواسط ماه مه، پیش از این‌که دولت محدودیت‌های دوران اضطراری را بردارد، خانم ناگاتا به‌کار خود بازگشت. البته هر کسی این شانس را نداشت. برای سایکو هیرانو، ۲۹ ساله که در تویکو بالرین است، مرخصی اجباری به این معنی است که رقم بیشتری از حقوق ماهیانه وی کسر خواهد شد. اما او این نکته را هم مطرح کرد که شاید وضعیت وی بدتر از این هم بشود. وی می‌گوید: «من با این‌که کار نمی‌کنم، حقوق می‌گیرم، پس شکایتی هم ندارم. مردم از این مساله آگاهی دارند و من نباید دنبال غرامت ۱۰۰ درصدی باشم.»

هرچند عدم تمایل کسب‌وکارهای ژاپنی‌ها به اخراج نیروها موجب استحکام موقعیت شغلی کارکنان می‌شود اما این رویکرد منتقدانی نیز دارد. به‌طور مثال گفته می‌شود چنین شرایطی مانع استخدام نیروهای تازه نفس می‌شود. به این طریق جا برای نیروهای جوان تنگ‌تر می‌شود. این به‌نوبه خود موجب می‌شود که کسب‌وکارها نتوانند شرایط تازه‌ای ایجاد کنند و از میزان خلاقیت و مولد بودن‌شان می‌کاهد. با این حال «بابا» از گلدمن ساکس می‌گوید: «حمایت از مشاغل در ژاپن می‌تواند پاسخ مناسبی به منتقدانی بدهد که شرکت‌های این کشور را متهم به بی‌توجهی به رشد بیش‌تر می‌کنند.» وی می‌افزاید: «شاید در چند سال آینده از این سیستم کاری انتقادهایی صورت گیرد و از عدم انعطاف آن سخن بگویند اما این نوع سیستم مزایای خود را دارد.»

در رابطه با ایران، بنا به گزارش‌های رسمی با شیوع کرونا در ایران یک میلیون نفر بیکار شده‌اند و درآمد کارکنان مشاغل غیررسمی نیز ضربه قابل توجهی خورده است. ارزش ریال هم در هفته‌های اخیر در برابر ارزهای خارجی سقوط کرده است.

اقتصاد ایران پیش از شیوع کرونا نیز با مشکلات مزمن رکود، تورم، تحریم و فساد روبه‌رو بود. در حالی‌که افزایش قیمت ارز و سکه در بازار ایران کماکان ادامه دارد، یکی از اعضای کمیسیون برنامه و بودجه مجلس ایران از بازنگشتن حدود بیست میلیارد دلار ارز صادرکنندگان به چرخه اقتصاد ایران خیر داده است.

محسن زنگنه به خبرگزاری کار ایران (ایلنا) گفته است: «حدود ۲۰ میلیارد دلار ارز صادراتی صادرکنندگان به کشور باز نگشته است؛ لازم است دولت ضمانت اجرایی مانند سپرده گواهی ارزی و یا ابزارهای دیگر ایجاد کند تا صادرکنندگان با خیال راحت ارزشان را وارد کشور کنند.» او به رشد «نردبانی» بازار سرمایه و افزایش نقدینگی به عنوان بعضی دلایل بالا رفتن نرخ ارز اشاره کرده است.

تا پیش از دوران جدید تحریم‌های آمریکا، صادرکنندگان سی روز فرصت داشتند تا با بازگرداندن ارز حاصل از صادرات، بر اساس قانون از معافیت مالیاتی برخوردار شوند که بعداً با تشدید تحریم‌های آمریکا این مدت به چهار ماه افزایش یافت.

وزارت اقتصاد ایران سال پیش گفته بود که از مجموع ۴۰ میلیارد دلار صادرات غیرنفتی ایران تنها ۱۰ میلیارد دلار آن به کشور بازگشته است؛ بر اساس آنچه اعلام شد ۳۰ میلیارد دلار (از مجموع ۴۰ میلیارد دلار) ارز حاصل از صادرات، نه به‌صورت کالا و نه به هیچ صورت دیگری به ایران برنگشته است.

از ابتدای سال جاری خورشیدی بازار ارز به شدت ملتهب شده است هر چند در هفته‌های اخیر بر شدت این التهاب افزوده است؛ قیمت دلار در بازار آزاد در اوایل فروردین ماه امسال بیش از ۱۶ هزار تومان بود که حالا تا آستانه ۲۲ هزار تومان هم پیش رفته است.

هم‌زمان با اوج دوباره شیوع کرونا در نقاط مختلف ایران، سعید نمکی، وزیر بهداشت، با لحنی تند و گلایه‌آمیز از «سهل‌انگاری» در مقابله با این همه‌گیری و نداشتن برنامه اقتصادی برای ادامه محدودیت‌ها به شدت انتقاد کرده است. نمکی در نشست اضطراری ستاد مبارزه با کرونا در تهران، که به دلیل افزایش چشمگیر آمارها در پایتخت برگزار شد، گفت دلیل توقف محدودیت‌ها «جهل ما نبود بلکه ضعف ما و زانو زدن ما در مقابل اقتصادی بود که بیش از این پتانسیل و کشش نداشت.» او با اشاره به مشکلات شدید اقتصادی و «خزانه خالی» دولت به دلیل تحریم‌های آمریکا از حسن روحانی، رئیس‌جمهور و نیروهای امنیتی خواسته «به معیشت و عدم شکل‌گیری طغیان فکر کنند.» نمکی با هشدار درباره مشکلات شدید معیشتی مردم گفته «گزارش‌های امنیتی برای ما می‌آید. این‌که دوستان از فقر و تهیدستی به سمت طغیان می‌روند جدی است.»

آمار روزانه ابتلا و مرگ در ایران بعد از یک دوره کاهش دوباره به شدت افزایش یافت و تعداد مرگ و میر بر اثر ابتلا به کرونا در روز سه‌شنبه ۱۷ تیر به ۲۰۰ نفر رسید که بیشترین تعداد ثبت‌شده از ابتدای همه‌گیری است. در روزهای گذشته مقام‌ها و مسئولان شهری تهران درباره اوج گرفتن بیماری به‌شدت هشدار داده‌اند و خواهان برقراری دوباره محدودیت‌ها شده‌اند.

در چنین شرایطی، یک ماه بعد از آغاز به کار مجلس یازدهم، میزان حقوق نمایندگان بار دیگر جنجالی شده است. در نبود یک گزارش رسمی درباره میزان دریافتی نمایندگان، یک عضو مجلس گفته، مبلغ ۲۳۱ میلیون تومان به حسابش واریز شده، که شامل حقوق نمایندگی، حق مسکن و سایر هزینه‌ها می‌شود. بعضی می‌گویند این حقوق در مقایسه با درآمد کارمندان و کارگران بسیار زیاد و غیرقابل توجیه است. در مقابل بعضی از نمایندگان گفته‌اند که هزینه‌هایشان بسیار زیاد است و برای انجام وظایف‌شان گاهی از جیب هم خرج می‌کنند. سخن‌گوی هیئت‌رییسه مجلس هم گفته ۲۰۰ میلیون تومانی که به نمایندگان بابت تامین مسکن در تهران داده شده، وام و تسهیلات بوده و به تریج از حقوق آن‌ها کاسته خواهد شد.

در حالی که بنا به اقرار مرکز پژوهش‌های مجلس رژیم قدرت خرید هر فرد ایرانی نسبت به سال ۱۳۹۰ حدود یک‌سوم کاهش یافته است.

در سال ۹۰ درآمد اکثریت مردم فقیر حتی کفاف خرج بخورونمیر آن‌ها را نمی‌داد و آن‌ها از حداقل‌ها برای یک زندگی معمولی هم محروم بودند.

با این حال درآمد این مردم که پاسدار قالیباف رییس مجلس شورای اسلامی در سال ۹۶ آن‌ها را اکثریت ۹۶ درصدی نامید ۳۴ درصد کاهش یافته است.

البته این شرایط سخت برای کسانی است که در حال حاضر شغلی دارند و بیکار نیستند و هنوز به حاشیه شهرها و حاشیه گورستان‌ها و یا غارها پناه نبرده‌اند.

بیش‌تر مردمان مناطق غربی کشور شغل ثابت و با درآمد مکی ندارند. در واقع بیش از ۴۰ درصد مردم این مناطق بیکار هستند. هر سال ۴۰ درصد اجناس گران می‌شود کارمندان هم فقیر شده‌اند.

خط فقر ۹ میلیون تومان است یعنی میزان درآمد افراد با مخارج زندگی در کشور هم‌خوانی ندارد. در بیش‌تر مناطق جنوبی کشور با فراوانی لوله‌های نفت یک لوله آب آشامیدنی وجود ندارد. چرا؟ چون شایسته‌سالاری صورت نگرفته و مسئولان با رانت و فساد وارد پست‌های مهم کشوری می‌شوند.» (روزنامه جهان صنعت ۱۳ خرداد ۹۹)

روزنامه حکومتی مستقل روز ۱۲ خرداد در مطلبی ضمن اشاره به درآمد نجومی ارگان‌های مالی وابسته به خامنه‌ای می‌نویسد: «ثروت کلیه نهادهای اقتصادی بیت، معادل هزار میلیارد دلار می‌شود. سود ده درصدی این ثروت، یکصد میلیارد دلار است که با آن می‌توان هزینه معیشت ده میلیون خانوار (چهل میلیون نفر) کم‌درآمد را پرداخت کرد، از کاسب‌کاران ضعیف حمایت، زیرساخت‌های بخش بهداشت و درمان را تقویت، حقوق پرستاران را با هزینه‌ها هماهنگ و گرفتاری‌های دیگر دولت را رفع و رجوع نمود. طبیعی‌ست که حجم تفاوتی که کیفیت زندگی ایرانیان بعد از توزیع عادلانه این ثروت هنگامت خواهد کرد.» با سیاست‌های مافیایی مشتی دزد و غارتگی در صدر تا ذیل حاکمیت خط فقر و نابرابری هر لحظه بیش از گذشته می‌شود. سیاست‌هایی که باعث شده به‌طور ناعادلانه‌ای امکانات اقتصادی کشور در اختیار سردمداران و یک اقلیت ناچیز وابسته به آن قرار گیرد.

رتبه تاب‌آوری اقتصادی ایران با افت شدید در جایگاه ۱۲۵ جهان قرار گرفته است این شاخص برای ۱۳۰ کشور است. این شاخص گویای بسیاری از بحران‌های لاعلاجی است که نتیجه همه آنها فقر و محرومیت اکثریت مردم فقیر و از طرف دیگر وجود قشر محدود انگلی وابسته به مراکز قدرت است که به ثروت‌های افسانه‌ای و بادآورده دست پیدا کرده‌اند. رکود بازار اقتصادی، افزایش قیمت ارزاق عمومی، هزینه‌های خرید و ساخت مسکن و رشد تورم و در مقابل آن افزایش آمار بیکاری و کاهش قدرت خرید مردم بخشی از بحران‌هایی است که ناشی از یک اقتصاد بیمار، درهم شکسته و به بن‌بست رسیده است.

اولین بار در روزهای پایانی دسامبر ۲۰۲۰ در ووهان چین شیوع یافت. سیماسادات لاری امروز ۲۹ تیر درباره آخرین آمار مبتلایان قطعی به ویروس کرونا در کشور و موارد فوت ناشی از این ویروس اظهار کرد: در ۱۲ ساعت گذشته تا ظهر امروز (۲۷ تیر ۱۳۹۹) و بر اساس معیارهای قطعی تشخیصی، ۲ هزار و ۱۸۲ بیمار جدید مبتلا به کووید ۱۹ در کشور شناسایی شده‌اند که از این تعداد هزار و ۳۲۴ مورد بستری شده‌اند. با این حساب مجموع مبتلایان به ویروس کووید ۱۹ در کشور به ۲۷۳ هزار و ۷۸۸ رسیده است.

او ادامه داد: متاسفانه در طول ۲۴ ساعت گذشته، ۲۰۹ بیمار کووید ۱۹ جان خود را از دست دادند و مجموع جان‌باختگان این بیماری تاکنون به ۱۴ هزار و ۱۸۸ نفر رسید.

معاون وزیر بهداشت گفت: خوشبختانه تاکنون ۲۳۷ هزار و ۷۸۸ نفر از بیماران، بهبود یافته یا از بیمارستان‌ها ترخیص شده‌اند. همچنین ۳۵۵۶ نفر از بیماران مبتلا به کووید ۱۹ در وضعیت شدید این بیماری تحت مراقبت قرار دارند. صحت آمار اعلام شده توسط حکومت اسلامی همچون آمارهای چین و روسیه و... به شدت مورد تردید است و سازمان بهداشت جهانی و حتی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی اعلام کرده‌اند که آمار واقعی ابتلا و مرگ چند برابر آمار رسمی در ایران است.

سازمان بهداشت جهانی، برای دومین روز پی در پی، افزایش بی‌سابقه در تعداد موارد جدید ابتلا به ویروس کرونا در جهان را گزارش داده است. در روز شنبه طی تنها ۲۴ ساعت، نزدیک به ۲۶۰ هزار مورد جدید کووید ۱۹ در جهان گزارش شد. خبرگزاری رویترز به نقل از این گزارش می‌نویسد که بیش‌ترین افزایش به ترتیب در کشورهای آمریکا، برزیل، هند، و آفریقای جنوبی دیده شده است.

رکورد پیشین سازمان بهداشت جهانی در روز جمعه با بیش از ۲۳۷ هزار مبتلای جدید بود. طی ۲۴ ساعت ۷۳۶۰ نفر جان خود را به بیماری مرگبار کووید ۱۹ از دست دادند، که بالاترین نرخ مرگومیر روزانه از ماه مه به بعد بوده است.

شمار مرگومیر در ماه ژوئن حدود ۴۶۰۰ در روز بود و در ماه ژوئیه به ۴۸۰۰ تن در روز افزایش یافته بود که اکنون در چند روز گذشته تقریباً دو برابر شده است.

بنا به آمار رویترز در روز جمعه، موارد ابتلا به کووید ۱۹ در جهان از مرز ۱۴ میلیون نفر گذشت. این بیماری تاکنون بیش از ۶۰۰ هزار تن تلفات داشته است.

جمع‌بندی

با وجود حمله همه‌جانبه مامورین حکومت اسلامی به معترضین در آبان ماه سال گذشته و کشتن بیش از ۱۵۰۰ نفر از آن‌ها، با وجود فضای جنگی و تبلیغات وسیع ضدآمریکایی به دلیل کشتن قاسم سلیمانی، موشک‌پراکنی سپاه به پایگاه آمریکاییان در عراق و با سرنگونی هواپیمای اوکراینی امکان تازه‌ای فراهم شد که مردم بار دیگر در دانشگاه‌ها و در شهرهای مختلف دست به اعتراض بزنند و بار دیگر با صدای بلند فریاد بزنند: «حکومت اسلامی باید برود!» به عبارت دیگر، بسیاری از مردم سیاست ضدامپریالیستی - ضدآمریکایی را به ریشخند گرفتند.

کوتاه کردن دست آمریکا و دول مرتجع منطقه و دخالت‌گری آن‌ها در پروسه سرنگونی حکومت اسلامی و فردای آن، در صحنه بودن طبقه کارگران و حمایت و همبستگی جهانی از آن است.

نه تنها باید صریحاً دخالت‌گری و زورگویی هیات حاکمه آمریکا را نقد کرد، بلکه باید حمایت چین و روسیه از حکومت اسلامی ایران را نیز به همان صراحت مورد نقد قرار داد. برای جنبش‌ها و نیروهای سیاسی-اجتماعی سکوت در مقابل گردن‌کشی آمریکا علیه حکومت اسلامی و یا حمایت چینی و روسیه از این حکومت ترامپ جایز نیست. چه کسی و قدرتی به آمریکا، روسیه، چین، اتحادیه اروپا، اسرائیل، ایران، ترکیه، عربستان و غیره حق داده است که به هر کشوری خوستند لشکرکشی کنند، بمباران کنند و مخالفین خود را اعدام و ترور کنند؟!

حکومت اسلامی در چهار دهه گذشته با شعار ضدآمریکایی کلیه جریانات مذهبی منطقه را در لبنان، سوریه، عراق، یمن و... مسلح کرده و به جان مردم انداخته است.

در چنین شرایطی، هیچ انسان آزاده‌ای نمی‌پذیرد که دشمنی با حکومت اسلامی به بده‌بستان با حاکمیت آمریکا و غیره منجر گردد. وضعیت عراق و افغانستان و لیبی در مقابل ماست و می‌بینیم که ناتو و در راس همه آمریکا، مردم این کشورها را به چه مصیبت‌ها و فلاکت‌هایی گرفتار کرده است.

شکی نیست که علاوه بر آمریکا کشورهای دیگری مانند اتحادیه اروپا، روسیه، ایران، ترکیه، عربستان، اسرائیل، قطر و ... ، خاورمیانه را به خاک و خون کشیده‌اند اما هیچ دولتی به اندازه آمریکا در تاریخ بشر نقش ویران‌گر نداشته است. برای مثال، ریختن بمب اتم بر سر مردم هیروشیما و ناکازاکی در ژاپن و یا طراحی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران.

همبستگی بین‌المللی راستین مستلزم ایجاد گفت‌وگو و پیوندهای بالفعل میان مبارزات علیه سرمایه‌داری، نژادپرستی، جنسیت‌باوری و همجنس‌گراستیزی در سطح جهانی است و نه صرفاً مخالفت با اعمال امپریالیستی دولت خود. در مورد ایران، کشوری که هم‌زمان از تحریم‌ها و تهدیدهای جنگ‌طلبانه امپریالیستی رنج می‌برد و خود نیز نقشی امپریالیستی در سوریه، عراق، لبنان، و یمن دارد، لازم است که همبستگی بین‌المللی مبتنی بر مخالفت با کلیه نیروهای امپریالیستی باشد و گفت‌وگویی بین مبارزات ستم‌دیدگان در کلیه این کشورها ایجاد کند.

همبستگی بین‌المللی راستین براساس بنیان‌های انسان‌باور سوسیالیستی مستلزم این است که سوسیالیست‌ها به محتوای ایجابی بدیل سرمایه‌داری، پدرسالاری و نژادپرستی بپردازند.

در پایان می‌توانیم تاکید کنیم که یک چشم‌انداز استراتژیک و روشن سوسیالیسم انقلابی این است که برای درهم کوبیدن سرمایه‌داری نیازی به قدرت دولتی نیست تا پس از پیروزی انقلاب آن را به یک دولت دیگری تقدیم کرد. در حالی که در نهایت دولت مائین سلطه است و نه آزادی و برابری و عدالت اجتماعی!

تاریخ نشان داده است که حتی زمانی که دولت‌های انقلابی نیز به قدرت رسیده‌اند اراده و علاقه‌ای برای بهبود در عدالت اجتماعی و تغییرات اجتماعی‌رهایی‌بخش نداشتند و تنها به فکر تحکیم حاکمیت خویش بوده‌اند.

در دو‌یست سال گذشته سوسیالیسم در سراسر دنیا گسترش یافته است. در هر کشوری، درس‌های مثبت و منفی تاریخی ویژه خودش را دارد. نگرش سوسیالیستی یک نگرش جامعه‌گرایی است نه دولت‌گرایی! سوسیالیسم تنها راه‌رهایی بشریت از وضعیت موجود نابرابر و سخت و خطرناک سرمایه‌داری است. جامعه سوسیالیستی نیازی به دولت ندارد و مردم از طریق شوراهای و سایر نهادهای خودشان به بهترین وجهی می‌توانند جامعه را از هر نظر مدیریت کنند.

مارکس معتقد است که در سوسیالیسم مالکیت شخصی و استثمار کارگران از بین می‌رود و توزیع ثروت بر مبنای کمیت و کیفیت کار انجام می‌گیرد. از نظر مارکس، وجود سوسیالیسم به‌عنوان یک سیستم اقتصادی موقتی قبل از کمونیسم لازم است. مارکس و انگلس، نسبت به حفاظت از محیط زیست حساس بودند. اما پیروان آن‌ها در جوامع سوسیالیستی، اساس فلسفه و برداشت آن‌ها را در ارتباط با حفظ محیط زیست نادیده گرفتند و حفظ سلامت محیط زیست را فدای دسترسی سریع به پیشرفت‌های صنعتی کردند. کشورهای به اصطلاح «سوسیالیستی» با وارونه نگری نظرات مارکس و انگلس بر این امر تکیه کردند که جامعه برای دستیابی به نیازمندی‌های خود باید بر طبیعت کاملاً سلطه یابد و این‌گونه نیز عمل کردند. سلطه انسان بر طبیعت، هر جایی که رخ داد، سرانجام به تخریب و نابودی آن بدل شد.

متأسفانه همین امروز نیز بسیاری از نیروهای ایرانی و غیرایرانی که خود را سوسیالیست می‌دانند اهمیتی به محیط زیست نمی‌دهند در حالی که اکنون جنبش محیط زیست در ایران یک جنبش قوی است از این‌رو باید تلاش کرد این جنبش را نیز به جنبش کارگری نزدیک کرد.

در سیستم سرمایه‌داری جهانی امروز که جمعیت جهان به ۷ میلیارد نفر رسیده است رقم انسان‌هایی که فقط با یک دلار در روز برای زنده ماندن تلاش می‌کنند حدود ۱/۳ دهم میلیارد نفر هستند و ۳ میلیارد نفر با درآمد روزانه کمتر از دو دلار زندگی می‌کردند. سرمایه‌داری جهانی به‌معنی جهانی است که در آن جنگ‌های حکومت‌ها گسترش یافته و شکاف بین غنی و فقیر به اوج خود رسیده است. اکنون و با هم‌گیری جهانی ویروس کرونا، زیست و زندگی طبقه کارگر و محرومان جوامع مختلف بدتر و وخیم‌تر شده است.

تا زمانی که سرمایه‌داری وجود داشته باشد واقعیت این است که ظلم و ستم و ویران‌گری سرمایه‌داری، زندگی میلیاردها نفر را تحت تاثیر قرار می‌دهد.

در چنین وضعیتی ضرورت دارد که اپوزیسیون ضدسرمایه‌داری و جنبش‌ها سیاسی - اجتماعی نیروی خود متحد و سراسر کنند. طیف وسیعی هستند از طرفداران محیط زیست، تظاهرات‌کنندگان مخالف جنگ، جنبش‌های رادیکال جوانان و... تا جنبش زنان، کارگران، دانشجویان، خلق‌های تحت ستم، جمع‌های روشنفکری و هنری و... اگر این حرکت‌ها و جنبش‌ها با هم و در یک صف متحد علیه کل سیستم سرمایه‌دار متشکل شوند آن‌وقت است که کابوس طبقه سرمایه‌دار آغاز خواهد شد. باید یک مقاومت جهانی و انترناسیونالیستی علیه سرمایه‌داری جهانی سازمان داد و پیش برد.

شهروندان آگاه امروز جهان و ایران، نیاز به روشی دارند که رویکرد پایین به بالا و جامعه محور را نقد کند تا جامعه به سوی چشم‌انداز و استراتژی افقی و همگانی چرخش پیدا کند. یکی از مفاهیمی که به ما کمک می‌کند تا مفهوم واقعی ضدسرمایه‌داری را به هم مرتبط کنند، اندیشیدن به مفهوم جنبش‌های اجتماعی و سازمان‌دهی پیگیر و واقعی است نه شعاری!

در جهان امروز، باید گفتمان جامعه‌گرایی و طبیعت‌گرایی را تبلیغ و ترویج و تقویت کرد و به یک گفتمان جدید جهانی تبدیل کرد! نهایتاً ضدامپریالیستی بودن الزاماً ضدسرمایه‌داری بودن نیست.

دوشنبه سی‌ام تیر ۱۳۹۹ - بیستم ژوئیه ۲۰۲۰